

||سیاست خارجی قدرت های بزرگ|دکتر گوهری مقدم||

دو روش برای ارائه ی این درس وجود دارد:

۱. بررسی سیاست خارجی قدرت های بزرگ در طول تاریخ
۲. بررسی سیاست خارجی یک قدرت بزرگ(آمریکا)؛ که بهتر است این روش را انتخاب کنیم.

شناخت ساختارهای حکومتی آمریکا برای شناخت سیاست خارجی آن کشور لازم است. برای شناخت این ساختار چند منبع زیر مفید است:

سیاست و حکومت در آمریکا / دکتر امجد / انتشارات سمت
سیاست و حکومت در ایالات متحده آمریکا / مرکز اسناد انقلاب اسلامی / ترجمه ی استاد

سرفصل ها:

تعاریف، سیر شکل گیری، معیارهای تقسیم بندی، سیاست خارجی قدرت های بزرگ، عوامل و منابع مؤثر در سیاست خارجی، گفتمان های سیاست خارجی آمریکا، سیاست خارجی آمریکا در قرن نوزدهم، سیاست خارجی در زمان رؤسای جمهور آمریکا.

منابع:

- سیاست خارجی آمریکا؛ الگو و روند / چارلز کدی
- دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم / رفیع مهرآبادی / انتشارات وزارت خارجه (منبع امتحان میان ترم)
- سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده / دهشیار
- سیاست خارجی آمریکا در افغانستان / دهشیار
- سیاست خارجی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران
- سرکوب امید / هوشنگ مهدوی
- تنها ابرقدرت
- سیاست خارجی قدرت های بزرگ / سازمند / ابرار معاصر ← کتاب درسی است که البته نقص زیادی دارد.
- تحولات سیاست خارجی آمریکا؛ مداخله گرایی و گسترش
- بررسی انتقادی سیاست خارجی ایالات متحده / دکتر زهرانی / دفتر مطالعات وزارت خارجه (منبع امتحان پایان ترم)

قدرت های بزرگ^۱:

اصطلاح قدرت های بزرگ از قرن ۱۸ وضع شده است و بعداً به اصطلاح ابرقدرت^۲ بعد از جنگ جهانی دوم تبدیل شد. بعد از شروع جنگ سرد ابرقدرت جایگزین شد.

این اصطلاحات نسبی هستند؛ چون شاخص های سنجش قدرت های بزرگ متفاوت است. شاخص های سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... از اشکالات دیگر این است که شاخص های معنوی مانند روحیه سربازان،... در نظر گرفته نمی شود. متفکرین البته به دنبال اصلاح این امر بوده اند. ادواردز این مسائل را نیز در نظر می گیرد. دو فاکتور اضافه می کند یکی کفایت و دیگری ثبات سازی. آمریکا اگرچه توان نظامی بالایی دارد ولی توان ثبات سازی و ایجاد نظم را در جنگ عراق و پاکستان ندارد. کفایت نیز به معنای توانمندی مدیریتی است.

متفکرین دیگر از جمله بال^۳ می گوید علاوه بر قدرت نظامی باید مسئولیت صلح و امنیت بین المللی را بر عهده بگیرد و این مسئولیت را باید کشورهای دیگر به رسمیت بشناسند (مسئله ی شناسایی). مثلاً دنیا پذیرفته که آمریکا نقش تعیین کننده ای در تحولات دنیا دارد.

این جا ممکن است مشکلی پیش بیاید که کشوری ادعای قدرتمندی نماید و سایر کشورها آن را به رسمیت نشناسند. تصور از خود نباید با تعارف یا توهم همراه باشد، بلکه باید از روی واقعیت باشد.

برخی کشورها نیز علی رغم قدرت زیاد، نمی خواهند وارد عرصه شوند؛ مانند ژاپن.

این مسائل موجب شده تمایز کشورها از لحاظ میزان قدرت دشوار شود.

قدرت نظامی و پیروز شدن در جنگ ها شاخصه ی مهمی بوده است.

قدرت های بزرگ از لحاظ نظامی

۱. قدرت های برّی؛ مانند آلمان

۲. قدرت های بحری؛ مانند انگلستان

سیر تاریخی

در عصر استعمار از قرن ۱۶ تا ۱۹ کشورهایی که از لحاظ سرزمینی کوچک بوده اند مانند اسپانیا و پرتغال، بخش عمده ای از دنیا را در اختیار و تحت تصرف داشتند.

۱. Great Powers

۲. Super Power

۳. Bull

قدرت های بزرگ از لحاظ تاریخی

۱. قدرت های بزرگ منطقه ای؛ مانند امپراتوری عثمانی و اتریش-مجارستان
۲. قدرت های بزرگ جهانی؛ مانند انگلستان

در قرن ۱۹ ظهور دو قدرت بزرگ آمریکا و ژاپن، انحصار کشورهای اروپایی را شکست.

فهرست قدرت های بزرگ در آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴):

۱. انگلیس
۲. فرانسه
۳. آلمان
۴. ایتالیا
۵. ژاپن
۶. روسیه
۷. آمریکا
۸. امپراتوری اتریش مجارستان
۹. امپراتوری عثمانی

پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۹)

امپراتوری عثمانی و اتریش مجارستان از نقشه حذف شدند و هفت کشور باقی مانده قدرت خود را از دست دادند. آمریکا کم ترین آسیب را دیدند. ژاپن و ایتالیا به قدرت های منطقه ای تبدیل شدند.

در دهه ی ۱۹۳۰ دنیا سه قطبی می شود؛ آمریکا، شوروی و آلمان برجسته می شوند و بقیه ی کشورها قدرت های درجه ی دوم می شوند.

جمع بندی

دو جنگ جهانی موجب شد دو قدرت بزرگ نابود شدند و سایر کشورها به جز آمریکا و شوروی تنزل یافتند.

پس از جنگ جهانی دوم و با آغاز جنگ سرد، اصطلاح ابرقدرت با حضور دو کشور آمریکا و شوروی شکل گرفت و سایر کشورها به عنوان قدرت بزرگ شناخته شدند. توزیع مجدد قدرت در اروپا شکل گرفت و اروپایی ها توانستند خود را بازسازی کنند. با تنزل شوروی کشور قدرتمند جدیدی به نام چین در دهه ۱۹۷۰ ظهور کرد.

بعد از جنگ سرد قطب ابرقدرتی شوروی از بین رفت و آمریکا تنها قدرت برتر به شمار رفت. برخی اندیشمندان دنیا را تک قطبی دانستند و برخی دیگر تک چند قطبی را مطرح کردند و برخی دیگر چند قطبی.

جهانی شدن موجب شد برخی کشورها به حاشیه بروند و برخی دیگر رشد کنند. آمریکا تلاش کرد قدرت هژمونی پیدا کند.



معیارها برای این تقسیم بندی:

- داشتن توانمندی قابل اعمال و اعتماد در زمینه های نظامی، سیاسی و اقتصادی. قدرت باید معتبر و باشد.
- تصور از جایگاه خود به عنوان قدرت داشته باشد؛ خودش شأن ابرقدرتی داشته باشد.
- تصور دیگران شأن ابرقدرتی کشوری را تصدیق نمایند.
- ابرقدرت توانمندی در اقدام فعالانه در امنیت زایی، امنیت زدایی، تهدید و ضمانت اجرای کارهایی که می کند، داشته باشد.
- باید ورود به اتحاد و توان عملیاتی و مداخله در همه ی نقاط دنیا را داشته باشد. بعد مسافت نباید برای ابرقدرت معضل باشد.
- به لحاظ فرهنگی باید ارزش های خود را به بقیه ی کشورها غالب نماید یا بتواند نشان دهد. قدرت نرم در کنار قدرت سخت مهم است.

با این شاخصه ها در قرن ۱۹، انگلیس، فرانسه و روسیه ابرقدرت بوده اند.

بعد از جنگ جهانی اول آمریکا و شوروی و () ابرقدرت بوده اند.

بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا و شوروی ابرقدرت بوده اند.

بعد از جنگ سرد، آمریکا ابرقدرت به شمار می رود.

شاخصه های ابرقدرتی کمی تنزل یافت.

لزوماً در تمامی ابعاد قدرت بالایی ندارد.

در کوتاه مدت و میان مدت می توانند جایگاه ابرقدرتی به دست بیاورند؛ مثلاً در مورد آلمان و ژاپن این تصور وجود دارد.

قدرت های بزرگ خود را بالاتر از قدرت های منطقه ای می دانند.

توانمندی قدرتی آن ها نامتوازن است.

معمولاً در بیشتر از یک منطقه قدرت نفوذ دارند اما در سطح جهانی محدود هستند.

مصادیق در اواخر قرن ۱۹: آمریکا، آلمان و ژاپن.

بعد از جنگ جهانی اول...

جنگ سرد: چین، آلمان، ژاپن، انگلستان و فرانسه.

بعد از جنگ سرد: انگلستان، فرانسه، آلمان، اتحادیه اروپا، روسیه و چین.

قدرت های منطقه ای^۴:

توانمندی تأثیر گذاری در یک منطقه را دارند و غالباً منطقه ای که حضور دارند. کشورهای بزرگ برای امنیت سازی لازم

است به این قدرت های منطقه ای توجه نمایند. قدرت های منطقه ای تلاش می کنند در منطقه ی خود قدرت نفوذ و

تسلط به دست آورند. مانند ایران، عربستان، مصر و عراق در خاورمیانه.

تقسیم بندی اشپیگل^۵ و کانتوری^۶

الف) تقسیم بندی هفت گانه:

۴. Regional powers

۵. Spiegle

۶. Cantory

مستعمرات^۷؛ امروزه مستعمره قابل ذکری نیست.

دولت های ذره ای^۸؛ مثل موناکو و برخی از کشورهای لاتین.

دولت های منطقه ای^۹؛ مانند بحرین و کویت. در یک منطقه حوزه نفوذ دارند.

دولت های کوچک^{۱۰}؛ مثل ایران و عربستان.

قدرت های متوسط^{۱۱}؛ مثل ایتالیا، برزیل، آرژانتین.

قدرت های درجه دو^{۱۲}؛ مثل آلمان و انگلستان و روسیه.

ابر قدرت^{۱۳}؛ مثل ایالات متحده.

تقسیم بندی ۵ گانه:

دولت های ذره ای؛ مانند جزایر فارو، موناکو، واتیکان، کومور.

دولت های کوچک^{۱۴}؛ مانند قطر، بحرین، کویت.

قدرت های منطقه ای؛ ایران، عربستان، کره جنوبی.

قدرت های بزرگ؛ مانند هند، روسیه.

ابر قدرت؛ مانند ایالات متحده.

«سیاست خارجی»

تعاریف:

۱- استراتژی تصمیم گیرندگان یک کشور برای نیل به اهداف خاص ملی و جنبه ی برون مرزی دارد.

۲- مجموعه اقدامات یک دولت در قبال محیط خارجی.

۷. Colony

۸. Micro state

۹. Regional state

۱۰. Minor state

۱۱. Middle power

۱۲. Secondary power

۱۳. Super power

۱۴. Small state

۳- فن و هنر شناخت امکانات و بهره برداری درست از آن ها به منظور دستیابی به اهداف یک کشور در محیط خارجی.

عوامل مؤثر بر سیاست خارجی (مدل پنج گانه روزنا):

• محیط خارجی

خصوصیات نظام بین الملل، شکل نظام بین الملل، اقدامات بازیگران، واقعیت های ژئوپلتیک و ایدئولوژیک

• محیط داخلی

شکل گروه های اجتماعی، احزاب، ارزش های ملی، توسعه یافتگی، وسعت، قدرت، ثروت، جمعیت، ...

• منابع حکومتی

ساختار حکومت، تفکیک قوا، روابط متقابل قوا، نقش قوه قضائیه، قانون اساسی، سفارتخانه ها، وزارتخانه ها، ...

• منابع نقشی

جایگاهی که فرد اشغال می کند. تأثیرات ناشی از نقش. تاثیراتی که فرد از نقش خود دارد.

• خصوصیات و منابع فردی

سطح تحصیلات فرد، طبقه اجتماعی فرد، گذشته فرد، سلیق فرد، سلامت فرد، روحیه کاریزماتیک، ... مثلاً کندی تحت تأثیر تحقیرات خانوادگی خودش بود.

دو اثر دارد: اثر عینی؛ محدودیت های عینی را در خط مشی ها و تصمیم گیری ها دارد.

اثر ذهنی.

چند نکته در خصوص مطالعه ی سیاست خارجی:

- سیاست خارجی در خلأ ایجاد نمی شود؛ بلکه محصول ترجیحات، انباشت تاریخی است.
- سیاست خارجی امر تجویزی و توصیه ای است. دولت ها به یک سری باید ها و نباید ها می رسند.
- سیاست خارجی یک امر بروکراتیک و میان دستگاهی است. تصمیمات کنگره اثر دارد.
- سیاست خارجی یک امر پویا است و میان سیاست خارجی و داخلی تبادل وجود دارد.
- مرز سیاست خارجی و داخلی مثل گذشته قابل تشخیص نیست؛ برای تشخیص لازم است به هر دو مسلط شد.
- سیاست خارجی تابعی است از فشارها، محدودیت ها، فرصت ها.
- در ارزیابی و بررسی میزان موفقیت سیاست خارجی کشورها:

اهداف سیاست خارجی باید ارزیابی شود.
تجزیه و تحلیل تهدیدها و فرصت های پیش آمده برای کشورها.
شناخت امکان دستیابی به راه حل های جایگزین.
شناخت ارکان حکومتی یک کشور.

«شناخت نهادهای رسمی مؤثر بر سیاست خارجی ایالات متحده»

الف. ریاست جمهوری و معاون

براساس قانون اساسی آمریکا، رئیس جمهور همه کاره است. وزیر ندارد؛ منشی یا دستیار است. دست رئیس جمهور در تعداد دستیاران خود باز است.

رئیس جمهور ملزم نیست جلسات خاصی تحت عنوان هیئت دولت داشته باشد.

رئیس جمهور مسئول سیاست خارجی است. رئیس جمهور چند مسئولیت دارد که در سیاست خارجی تأثیرگذار است؛ از جمله فرماندهی کل قوا که دستور لشکرکشی و آغاز جنگ با دستور رئیس جمهور است. عالی ترین مقام اجرایی کشور است. ارسال و پذیرش سفرا با رئیس جمهور است. شناسایی دولت های خارجی. انعقاد موافقت نامه های بین المللی؛ البته باید رأی دو سوم سنا را بگیرد.

رئیس جمهور معمولاً بر اساس سیاست داخلی انتخاب می شود مگر در مواردی که در حال جنگ باشند؛ اما پس از انتخاب شدن رئیس جمهور بیشتر در سیاست خارجی کار می کنند.

شخصیت رئیس جمهور مهم است. دستورات اجرایی رئیس جمهور مهم است. رؤسای جمهور آمریکا معمولاً در دوره اول به سیاست داخلی و دوره دوم به سیاست خارجی می پردازند؛ دلیلش این است که دیگر نیازی به رأی کنگره ندارند. عمدتاً کارهای رادیکال و افراطی را در دوره دوم انجام می دهند. رؤسای جمهور آمریکا یک سری مشاورین دارند؛ اما مسائل سیاست خارجی تا حدودی شخصی است و مشاورین می توانند اثرگذاری زیادی داشته باشند. رئیس جمهور می تواند تصمیمات کنگره را وتو کند و کنگره نیز حق شکستن وتو را دارد. رئیس جمهور را می توانند استیضاح کنند اما معاونین او را خیر. در صورت فقدان رئیس جمهور، معاون جایگزین می شود. معاونین معمولاً از میان افرادی انتخاب می شوند که قابلیت جمع آوری رأی بیش تری از ایالت ها را داشته باشند و لزوماً افراد با کفایتی نیستند.

ب. شورای امنیت ملی آمریکا^{۱۵}

مسئولیت این شورا با رئیس جمهور است. در این شورا افراد نزدیک رئیس جمهور به دعوت او حضور می یابند. انتخاب اعضا، قاعده ی خاصی ندارد.

بعد از جنگ جهانی دوم تغییر کرد. در سال ۱۹۴۷ ذیل نظر رئیس جمهور نقش شورای امنیت ملی سازمان دهی شد.

اعضای ثابت:

رئیس جمهور، معاون رئیس جمهور، وزیر خارجه، وزیر دفاع، رئیس سیا، رئیس سازمان امنیت ملی و مشاورین که رئیس آن ها مشاور امنیت ملی^{۱۶} است.

اهداف:

مشورت دهی به رئیس جمهور برای اداره امور خارجی کشور

ابلاغ تصمیمات رئیس جمهور

مدیریت بحران

مدیریت جریان اطلاعات در دستگاه های کشور

کارکردها:

- مشورتی (به رئیس جمهور)
- کمک کار وزارت خارجه؛ البته موازی کاری این شورا با وزارت خارجه، محل اختلاف است. راه حل این است که معمولاً تقسیم کار می کنند.
- تصمیم گیری؛ جایگاه این شورا بالاست و تصمیمات شورا به طور معمول توسط سایر دستگاه ها لازم الاجراست.

ساختار:

در رأس آن مشاور (National Security Adviser) قرار می گیرد و یک معاون دارد.

یک منشی اجرایی برای هماهنگی امور بین دستگاه ها

میز مطالعاتی؛ گروه های مطالعاتی شامل: حوزه ی آسیا، آفریقا، اروپا و اوراسیا، آمریکای لاتین، مشاور حقوقی، حوزه ی عمومی، حوزه ی دفاعی و کنترل تسلیحات، مشاور عدم اشاعه، بخش دومکراسی، حقوق بشر و همکاری های بین المللی، اقتصاد بین المللی، اطلاعات، تهدیدات فراملی.

این گروه ها به طور روزانه به رئیس جمهور گزارش می دهند. بیش تر در مسائل خارجی نظر می دهند. این شورا به دلیل نزدیکی به رئیس جمهور حتی از وزارت خارجه نیز اهمیت بیش تری دارد.

ج. وزارت خارجه^{۱۷}

اولین وزارتخانه ای است که تشکیل شد. با سابقه ترین وزارتخانه است. وزیر امور خارجه دستیار اصلی رئیس جمهور در امور خارجی است.

نقش وزیر اولین در میان دستگاه های برابر^{۱۸} در سیاست خارجی است.

نقش وزیر به میزانی است که رئیس جمهور می خواهد او را بازی دهد.

وزارت خارجه آمریکا متشکل از دو دسته آدم است:

۱. دیپلمات های حرفه ای که استخدام وزارت خارجه هستند و مدارج دیپلماتیک را طی کرده اند.
۲. منصوبان سیاسی که به دلیل روابط سیاسی، حزبی و ... وارد وزارت خارجه شده اند. این افراد کلی نگرند و نسبت به جایگاه خود به عنوان سفیر بی توجه اند.
* معمولا میان این دو دسته اختلاف است.

پست ها:

وزیر امور خارجه در رأس. اختیارات زیادی دارد ولی کمبود زمان به دلیل تعریف منافع در سرتاسر دنیا معضل وزیر خارجه آمریکاست.

سفرای کشور که رؤسای دیپلماتیک در کشورهای دیگر هستند.

وظایف:

Department of State ۱۷

first among equals ۱۸

پیشبرد مذاکرات.

دیپلماسی عمومی که گستردگی زیادی دارد؛ هزینه ی زیادی دارد و به صورت بلندمدت تأثیرگذار است.
گسترش فرهنگ آمریکایی.

وزارت خارجه آمریکا، ۴۰ تا ۴۵ هزار نفر نیروی کار دارد. در ۱۸۴ کشور (از ۱۹۲ کشور) سفارتخانه دارد و در ۸۴ کشور کنسولگری دارد.

د. کنگره (شامل مجلس نمایندگان و سنا)

نقش جدی در سیاست خارجی ایالات متحده ایفا می کنند.

اموری که کنگره را به سیاست خارجی مرتبط می کند:

- وضع قوانین
- گاهی قوانین، قوانین اساسی و مبنایی در زمینه سیاست خارجی هستند که اختیارات رئیس جمهور را کاهش می دهند. البته وضع قوانین در این سطح در آمریکا بسیار سخت است.
- قوانین رویه ای: رویه ای تعیین می کنند تا رئیس جمهور در آن چهارچوب حرکت کند.
- تخصیص بودجه: تصویب بودجه آمریکا با مجلس نمایندگان است.
- نظارت: نظارت کنگره از طریق جلسات استماع^{۱۹} است؛ گزارش دهی، تحقیق و تفحص. امری زمان بر است. در امور رسانه ای از این نظارت استفاده می کنند.
- لابی های غیر رسمی

سنای آمریکا با گرفتن دو سوم رأی معاهدات را تصویب می کند. از طریق تأیید صلاحیت وزیر خارجه و ...

اعلان جنگ با سنای آمریکاست.

قانونگذاری و مصوبات مالی نیز بر عهده سناست.

کمیته های مختلف امنیت داخلی و... دارد.

جمع بندی

کنگره بیشتر نقش تدافعی دارد و محدودیت برای رئیس جمهور ایجاد می کند.

۱۶ نهاد امنیتی^{۲۰} در آمریکا هستند که رئیسی تحت عنوان مدیر اطلاعات ملی که شخصاً به رئیس جمهور گزارش می دهد، در سال ۲۰۰۴ شکل گرفت. بعد از یازده سپتامبر تصمیم گرفتند که یک نهاد واحد اطلاعاتی شکل دهند. جیمز کلپر رئیس این مجموعه است. اهدافی که جمع اطلاعاتی آمریکا دنبال می کند:

۱- جمع آوری اطلاعات^{۲۱} و قرار دادن آن در اختیار نهادهای مهم مانند وزارت اطلاعات ۲- تولید و توزیع اطلاعات^{۲۲} که همان اطلاعات پالایش یافته است ۳- علاوه بر این اگر رئیس جمهور یا مقامات دولتی دستور خاصی به آن ها بدهند، آن را اجرا می کنند.

یک سری از این نهادهای ۱۶ گانه مستقل اند؛ مثل CIA و یک سری زیر نظر وزارتخانه ها قرار می گیرند. پنتاگون (وزارت دفاع)، وزارت انرژی، وزارت امنیتی، وزارت دادگستری (دو سازمان FBI و اداره ی مبارزه با مواد مخدر)، وزارت دارایی، وزارت امور خارجه هر کدام یک یا چند سازمان اطلاعاتی دارند. (تحریم های ما مربوط به وزارت دارایی یا وزارت امور خارجه است.) بخش عمده این ها در مجموعه ی سیاست گذاری خارجی ایالات متحده دخیل اند. یک سری از این ها نیز مرتبط با اطلاعات شخصی هستند. OPM یک مثال است که اطلاعات تمام اشخاص دولت فدرال را دارد که چند ماه پیش هک شد.

یکی از انتقاداتی که به سازمان سیا می شود این است که از یازده سپتامبر به بعد به جای جمع آوری اطلاعات به حوزه ی اجرا وارد شده است؛ یعنی به جای فکر کردن بیشتر عمل می کند. سازمان سیا در چهار حوزه ورود دارد: ۱- علم و فناوری ...

اشتباهاتی نیز داشته است مثل دادن اطلاعات غلط در مورد عراق قبل از حمله آمریکا به عراق

پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا): وزارت خارجه در همه ی دنیا رویکرد تعاملی دارد؛ اما وزارت دفاع سعی می کند با چنگ و دندان نشان دادن، کار خود را پیش ببرد. لذا همواره یک نزاع بین این دو وجود دارد. هرچه نقش دیپلماسی پررنگ شود، نقش وزارت دفاع کم رنگ تر می شود. وظیفه ی بالانس این دو با رئیس جمهور است؛ یعنی تصمیمی که او می گیرد. خود پنتاگون نیز بخش های غیر نظامی زیاد دارد. کارشناسانی دارد که لزوماً نظامی نیستند. لذا وزیر دفاع، لباس نظامی نمی پوشد. رئیس ستاد مشترک ارتش ایالات متحده نیز در جلسات حضور دارد ولی او لباس نظامی می پوشد و همیشه احترام او را رعایت می کنند.

نهادهای اقتصادی دولت آمریکا:

۱. شورای اقتصاد ملی^{۲۳}: هماهنگ کننده ی مسائل داخلی و بین المللی اقتصادی آمریکاست که زیر نظر رئیس جمهور شکل گرفته و کار می کند.

۲۰. Intelligence community

۲۱. Information

۲۲. Intelligence

۲۳. National Economic Council

۲. بانک مرکزی: یک واحد مستقل است که رئیس جمهور مستقیم تعیینش می کند و وظیفه ی تنظیم سیاست های پولی و مالی را بر عهده دارد.
۳. وزارت خزانه داری آمریکا: مسئول اعمال تحریم های آمریکاست. تحریم ها را رصد می کند، گزارش می دهد و عملیاتی می کند.
۴. نمایندگان تجاری ایالات متحده: مشاورانی هستند که رئیس جمهور آن ها را برای مذاکرات اقتصادی به کشورهای مختلف ارسال می کند.
۵. وزارت تجارت: مقررات مالی وضع می کند در مورد صادرات و واردات کالا.
۶. نهاد توسعه ی بین الملل ایالات متحده^{۲۴}: در بحث های توسعه ی بین المللی در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه فعالیت دارد. به عبارتی، ابزار جنگ نرم آمریکا در کشورهای دیگر است و کمک های خارجی ایالات متحده را تنظیم می کند.
۷. وزارت کشاورزی: صادرات کالاهای کشاورزی ایالات متحده را در دست دارد؛ لذا در سیاست خارجی مؤثر است. قدرت نرم هم می تواند داشته باشد.

جمع بندی: معمولاً از طریق اعزام نمایندگان تجاری، سیاست های انبساطی و انقباضی سایر کشورها، تحریم های سایر کشورها، مدیریت نهادهای اقتصادی جهانی مثل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و... سیاست خارجی خود را اعمال می کنند.

یکی از شئون مهم سفارتخانه ها، اقدامات اقتصادیشان است. اتاق های بازرگانی بخشی در ذیل سفارتخانه ها شکل می گیرند. برخی ذیل وزارت خزانه داری برخی نیز مستقل هستند.

وزارت دادگستری ایالات متحده: مهمترین تأثیرگذاری آن از طریق FBI است؛ یک همکاری مستقیم با اینترپل و مبارزه با تروریسم دارد. بحث مهاجرت و مواد مخدر را نیز بر عهده دارد.

وزارت امنیت داخلی: ۲۲ نهاد داخلی را ریاست می کند. لذا یک سری آژانس را ایجاد کردند که بر مردم نظارت کنند.

«نهادهای غیر حکومتی مؤثر بر سیاست خارجی آمریکا»

❖ گروه های فشار و ذی نفوذ^{۲۵}

گروه هایی هستند که از منافع صنفی و غیر صنفی حمایت می کنند؛ مانند گروه های حقوق بشری، گروه های چندملیتی، لابی ها.

با فشار آوردن بر دولت موجب می شوند برخی از تصمیمات خارجی دولت تغییر کند.

^{۲۴} USAID

^{۲۵} Interest groups/Pressure groups

لابی‌ها از جمله‌ی گروه‌های فشار هستند که پول می‌گیرند تا برای منافع خاصی رأی جمع کنند و بر روی سیاست خارجی آمریکا تأثیر بگذارند.

لابی‌ها چند دسته‌اند:

- قومی-ملی؛ مانند لابی‌های سیاه پوستان.
- عرب‌ها
- ارمنی‌ها
- چینی‌ها
- کوبا^{۲۶}
- اقتصادی

اندیشکده‌ها و اتاق فکرها که یا مستقل‌اند و یا وابسته به جریان‌های مختلف‌اند.

از طریق جذب نخبگان، چاپ نشریه، ... باعث می‌شوند به خط‌دهی به دولت اثر می‌گذارند.

چند مورد از اندیشکده‌های آمریکا: ... / aei / Carnegie / Rand / cfr / Brookings

* حرف‌اندیشکده‌ها، حرف‌دولت آمریکا نیست؛ بلکه صرفاً حرف‌یک مؤسسه است.

توجه: در تحلیل باید به سه سطح توجه داشت: مقامات رسمی / رسانه / اندیشکده‌ها. در تحلیل باید این سه سطح را از هم تفکیک کرد.

❖ رسانه‌ها

رسانه‌ها در آمریکا مورد اعتماد مردم است.

❖ لابی‌های بین‌المللی

هدف داخل‌آمریکاست ولی عمدتاً خارج‌از آمریکا فعالیت دارند. سعی می‌کنند نظر دولت آمریکا را نسبت به یک مسئله تغییر دهند یا موضع دولت را نسبت به آن تقویت کنند.

❖ افکار عمومی

^{۲۶} لابی‌ها معمولاً در برقراری رابطه با کشورها تلاش می‌کنند؛ به جز لابی کوبا که مخالفان دولت کاسترو، مخالف برقراری ارتباط آمریکا با کوبا بودند.

افکار عمومی آمریکا به شدت تحت تأثیر رسانه ها هستند. نظرسنجی ها مورد توجه دولت آمریکاست. بعد از جنگ جهانی دوم هیچ جنگی نبوده مگر این که مردم موافق با آن بوده اند. نخبگان، بخشی از افکار عمومی را تشکیل می دهند که عموماً مخالف ایران هستند.

❖ ایالت ها

سیاست خارجی تحت اختیار و انحصار دولت فدرال است. ایالت های آمریکا به لحاظ قدرت و ثروت از خیلی از کشورهای دنیا بالاترند. اختیارات ایالت های محلی در آمریکا بالاست. هر یک از ایالت های آمریکا قوای مجریه، مقننه و قضائیه ی مستقل از دولت مرکزی دارند. ممکن است ایالت ها می توانند تحریم های جدیدی علیه ایران وضع کنند برای شهروندان خودشان.

در یک جمع بندی می توان اهمیت لایه های اشاره شده را بدین شرح توضیح داد:

حلقه ی اول تصمیم گیرنده در سیاست خارجی ایالات متحده، رئیس جمهور و هستند. حلقه ی دوم، وزارتخانه ها و دستگاه های اجرایی و حلقه ی سوم، کنگره، گروه های ذی نفوذ، لابی ها و رسانه می باشند.

«گفتمان های سیاست خارجی آمریکا»

سیاست خارجی از چند منظر قابل بررسی است:

تقسیم بندی درون گرایی یا انزوآگرایانه^{۲۷} و برون گرایی یا مداخله جویی^{۲۸}.

در قرن نوزدهم انزوآگرا بودند و بعد از جنگ جهانی برون گرا شده اند.

تقسیم بندی دیگر:

بین رئالیسم و ایده آلیسم در جریان بوده است.

رئالیسم: یک جانبه گرایی، بازی با حاصل جمع جبری صفر، قدرت گرایی.

ایدآلیسم: چندجانبه گرا، همکاری های بین المللی، بازی با حاصل جمع جبری غیر صفر.

۲۷. Isolationism

۲۸. Interventionism

تلفیق این ها چهار سیاست به وجود می آورد:

- ◆ رئالیسم درون گرا: معتقدند که باید در داخل، قدرت اقتصادی خود را تحکیم کرد. ایجاد ساختار قدرتمند در داخل. دولت ملت سازی در داخل. گسترش سرزمینی در داخل. سیاست خارجی گام بعدی است.
- ◆ رئالیسم برون گرا: کسب قدرت نظامی اقتصادی از طریق اقدام نظامی خارجی.
- ◆ ایدالیسم درون گرا: الگوسازی و معرفی به عنوان یک کشور با ثبات و پیشرفته و دموکراتیک و دارای صلح در داخل و سپس رویکرد خارجی.
- ◆ ایدالیسم برون گرا: گسترش عدالت، حقوق بشر، دموکراسی و ... از طریق مداخله.

دوره های سیاست خارجی آمریکا	
دوره سازندگی	۱۷۷۶ (جنگ های استقلال) تا ۱۸۹۸ (جنگ با اسپانیا)
دوران بلوغ سیاست خارجی آمریکا	از ۱۸۹۸ تا ۱۹۴۵
دوران رهبری	از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ (فروپاشی شوروی)
دوره بحران معنا و جهت گیری	۱۹۹۱ تا یازده سپتامبر ۲۰۰۱
دوره مبارزه با تروریسم	از ۲۰۰۱ تا کنون

قرن نوزدهم در آمریکا متأثر از دکترین انزواگرایی از «مونرو (مونروئه)»^{۳۹} است.

جایگاه دکترین (آموزه) ها در ایالات متحده:

دکترین ها جهت گیری های سیاست خارجی را نه در یک دوره ی مشخص بلکه در تمامی دوران ها تعیین می نماید. دکترین ها از آن جایی که در سایر حوزه ها به غیر از سیاست خارجی هم تأثیر دارند، اهمیت زیادی دارند. دکترین، بیانگر مسائل و حل^{۳۰} آن هاست. سیاست اعمالی رئیس جمهور معمولاً بعداً به دکترین تبدیل می شود. معمولاً ایده دکترین ها از رئیس جمهور نیست و روند فکری نخبگان آن را شکل می دهد. حاوی نیت و شیوه تفکر مسئولین سیاست خارجی هست. بیانگر شیوه حل بحران ها و راه حل هایی است که به فکر سیاستمداران و مجریان رسیده است. باید به این نکته

^{۳۹} Moneroe؛ خود آمریکایی ها مونرو می خوانند.

^{۳۰} Problem Solving.

توجه داشت که دکترین ها در خلأ به وجود نمی آید. دکترین ها معمولاً حاوی ایدئولوژی هستند؛ یعنی شیوه ها و ارزش های آمریکایی در آن دیده می شود. آموزه های سیاست خارجی علاوه بر مسائل مرتبط سیاست خارجی در داخل هم ریشه دارد و بدون درک درست مسائل داخلی نمی توان دکترین ها را شناخت.

دکترین غالب در قرن نوزدهم:

در ۱۸۲۳ توسط پنجمین رئیس جمهور آمریکا مطرح شد. بعد از جنگ های استقلال و در دوران بازسازی و دولت ملت سازی و توسعه ی سرزمینی^{۳۱} مطرح می شود. همچنین آمریکایی ها در این دوران در تلاش اند جایگاه استعماری خود را گسترش دهند. آمریکا در این دوره آن قدر قدرتمند نیست که بتواند در مقابل استعمارگری اروپاییان در قاره ی آمریکا مقاومت کند. در اروپا فرانسه در زمان ناپلئون و با تصرف مناطقی از اتریش مجارستان، اروپاییان درگیر منطقه ی خودشان می شوند و از نفوذ اسپانیا در آمریکا کاسته می شود. در این زمان انگلستان از این فضا برای نفوذ در آمریکا استفاده می کند. برخی از نخبگان آمریکایی از اتحاد با انگلستان مخالف بودند و برخی دیگر نیز موافق بودند.

جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا و پدر آمریکا؛ باید از اتحادهای دائمی با هر بخش از دنیا پرهیز کنیم. این کار باعث می شود آینده و منافع خودمان را به دیگران پیوند بزنیم. لذا او مخالف اتحاد دائمی بود.

توماس جفرسون سومین رئیس جمهور آمریکا؛ بالاترین هدف آمریکا صیانت از آزادی است و انزواجویی بهترین راه حفظ آن است. تقویت به لحاظ اقتصادی موجب پیش رفت آمریکاست. گسترش آمریکا از طریق تقویت امریکا ست.

همیلتون از پدران (بنیانگذار) آمریکا؛ توسعه قابلیت های آمریکا باید با اراده ی آمریکایی ها صورت بگیرد. اتحاد و ائتلاف بد نیست لکن باید خودمان تصمیم بگیریم و مدیریت نماییم.

مونرو با جفرسون و مدیسون مشورت کرد. آن ها رویکرد احتیاطی را پیشنهاد کردند از نزدیک شدن به آمریکا. ولی آدامز مخالف بود. میگفت چون اسپانیا ضعیف شده لازم نیست با انگلستان متحد شود و تعهد برای خود ایجاد کند. نیز میگفت انگلستان قابل اعتماد نیستو. اروپا نباید اجازه داد اروپایی ها تحت هر عنوانی ورود کنند در امریکا. چون این کار باعث می شود بقیه ی اروپایی ها هم کم کم ورود پیدا کنند. حوزه ی نفوذ آمریکایی ها هم متفاوت است و به همین دلیل دلیلی هم ندارد که اروپایی ها به این جا بیایند که این کار پای اروپایی ها را به آمریکا باز می کند و منافع آمریکا را به خطر می اندازد.

سه پیشنهاد آدامز:

اصل اول) عدم مداخله در امور داخلی و خارجی کشورها

اصل دوم) عدم استعمارگری

اصل سوم) عدم میانجی گری

۳۱ Westward expansion؛ در این دوران آمریکایی ها به دنبال توسعه ی آمریکا به سمت غرب بودند یعنی از اقیانوس اطلس تا آرام.

مقایسه: آدامز رئالیست است و رویکرد ژئوپلیتیک دارد اما مونرو آرمانگراست.

در نهایت در جلسه ی وضعیت اتحادیه^{۳۲} در سال ۱۸۲۳، مونرو طرح خود را ارائه می دهد. این طرح که بعداً به دکترین مونرو معروف می شود، بر مبنای **چهار مؤلفه** قرار دارد:

مؤلفه ی اول) آمریکای شمالی و جنوبی نمی تواند میدان استعماری کشورهای اروپایی باشد.(نفی استعمار)

مؤلفه ی دوم) روش سیاسی کشورهای اروپایی و آمریکا متفاوت است. آمریکا هر اقدام اروپا به منظور توسعه ی نظام سیاسی اروپا را در نیم کره ی غربی خطرناک است.(عدم دخالت اروپا در آمریکا)

مؤلفه ی سوم) کشورهای آمریکایی در امور داخلی هیچ یک از مستعمرات اروپایی ها مداخله نداشته و نخواهیم داشت.

مؤلفه ی چهارم) ما در هیچ یک از جنگ های اروپایی ها دخالت نخواهیم داشت.

چند عامل به اعمال دکترین مونرو کمک کرد:

- محصور شدن آمریکا به دو اقیانوس پهناور
- نگرش نخبگان آمریکایی در مورد دکترین مونرو باعث شد آمریکایی ها به دولت-ملت سازی و ساخت نظام داخلی معطوف نمایند.

این تصور اشتباه است که دکترین مونرو باعث شده که ارتباط آمریکا و اروپا قطع شود. همچنین دکترین مونرو اروپا را خلع ید می کرد ولی استعمارگری و مداخله ی آمریکایی ها در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی وجود داشت. آمریکایی ها استعمار را جایی بد می دانستند که در تقابل با اروپایی ها باشد. در سال ۱۸۹۸ توانستند اسپانیا را در پورتوریکو و کوبا و جاهی دیگر شکست بدهند و آن ها را از آمریکای لاتین اخراج نمایند.

گسترش آمریکا به سمت اقیانوس آرام از طریق تصرف سرزمین ها و با جنایت های زیاد علیه بومیان و سرخ پوستان بومی، مناطق را به دست می آورند. در این راه نقض عهدها و جنایت های زیاد صورت گرفت. خرید سرزمین ها نیز روش دیگری بود که آمریکایی ها استفاده می کردند؛ مثل مکزیک.

سؤال: چرا آمریکایی ها به سمت شمال نرفتند و صرفاً به سمت غرب پیش روی کردند؟

— حضور بسیار گسترده ی انگستانی ها در کانادا.

— ضعف آمریکایی ها هم دلیل دیگر بود.

البته آمریکایی ها در قبال کانادا کوتاه نیامدند و در ۱۷۷۵ بعد از استقلال آمریکا طمع کردند و تلاش کردند به سمت کانادا حمله کنند ولی شکست سختی خوردند. در ۱۸۱۲ نیز مجدداً علیه منافع انگلیسی ها اقدام کردند؛ در این مقطع

۳۲ State of union: نوعی تریبون است که رئیس جمهور هر ساله در آن جا برای مردم سخنرانی می کند و گزارش می دهد.

ناپلئون در اروپا در حال کشورگشایی است و انگلستان در اروپا تمرکز دارد. این بار هم آمریکایی ها شکست خوردند. در ۱۸۴۰ در منطقه اورگن درگیری هایی رخ داد و در نهایت نسبت به حدود مرزی همدیگر احترام قائل شدند.

دکترین مونرو عاملی در جهت تقویت حس ناسیونالیستی (ملی گرایی) بود.

تفسیر روزولت: هر جا اروپایی ها بخواهند اقدام استعماری در آمریکای لاتین داشته باشد، آمریکا پیش دستی می کند و با آن مقابله می کند.

آمریکایی ها امپریالیسم خود را در نیم کره ی غربی بر پا کردند.

جمع بندی:

آمریکایی ها تلاش کردند سیاست خارجی را براساس **دکترین انزواگرایی** منطبق کنند؛ یعنی کم ترین سطح تنش با اروپایی ها.

دنبال رویکرد تجارت بودند تا این که بخواهند درگیر مسائل استراتژیک بشوند.

بستن درهای نفوذ اروپایی ها به آمریکا.

موقعیت جغرافیایی آمریکایی ها به پیشبرد دکترین کمک کرد.

آمریکایی ها به ساخت درونی نیاز داشتند و این دکترین به آن کمک کرد.

از سال ۱۸۲۳ تا ۱۸۴۱ چراغ راه امریکایی بود.

سیاست کلی آمریکا براساس دکترین مونرو، حفظ وضع موجود بود.

جنگ ۱۲۳ روز طول کشید و نتیجه جنگ این بود که با شکست اسپانیا کشورهای کوبا، پورتوریکو، گوام به تصرف آمریکا درآمد.

علت پیروزی آمریکایی ها در جنگ با اسپانیا (۱۸۹۸):

رئیس جمهور وقت (مک لینکی)، می خواست محبوبیت شخصی و حزبی ایجاد کند.

می خواست نشان بدهند به مردم کوبا که از استعمار اروپایی ها در آن جا موافق نیستند و می خواستند زهر چشمی از اسپانیا بگیرند.

حمایت از تجار آمریکایی در تجارت با آمریکای لاتین. **آمریکایی ها آگاهانه**

آغاز جنگ با غرق شدن کشتی آمریکا بود. **۵۵۰۰ کشته**

این جنگ آغاز مداخلات آمریکا بود؛ به همین دلیل اهمیت زیادی دارد.

در سال ۱۸۶۲، قانونی^{۳۳} در آمریکا وضع شد: هر یک از مهاجرین که به سمت غرب حرکت کند و زمینی را تصرف نماید و آن را آباد کند و پنج سال در آن جا حضور می داشت، زمین به او تعلق می گرفت.

کشف طلا هم به گسترش آمریکا کمک کرد.

در طی سال های گسترش سرزمینی به غرب، جمعیت آمریکا از ۵ میلیون نفر به ۷۶ میلیون نفر رسید.

آمریکایی ها برای کنترل مناطق غرب و ارتباطات با مناطق غربی دو کار مهم انجام دادند: توسعه ی خطوط تلگراف و توسعه ی خطوط راه آهن.

«آشنایی با برخی رؤسای جمهور آمریکا»

بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا: تئودور روزولت^{۳۴} (۱۹۰۱-۱۹۰۹): از حزب جمهوری خواه

مهم ترین شعارهای او در حوزه ی داخلی عبارتند از: حمایت از پیشرفت در جهت تقویت پایه های داخل / ملی گرایی مورد تأکید روزولت بود؛ چرا که بسیاری از جمعیت آمریکا متشکل از مهاجرین بوده اند. لذا روزولت به دنبال تقویت ایدئولوژی هویتی بود. / تلاش برای رفاه.

شعارها در حوزه ی سیاست خارجی: تلاش برای تبدیل آمریکا به قدرت هم تراز قدرت های اروپایی: اولین گام ها را در این زمینه روزولت برداشت. او معتقد بود مردم آمریکا با مردم مناطق دیگر دنیا متفاوت اند. / تقویت قدرت نظامی آمریکا / به لحاظ فکری معتقد با داروینیسیم اجتماعی بود؛ یعنی اصلح باید باقی بماند. / معتقد به موازنه ی قدرت های نظامی نظام بین الملل بود؛ چرا که آمریکا در بعد نظامی دارای ضعف بود. این کار از طریق مذاکره صورت گرفت. / به حق حاکمیت کشورهای کوچک احترامی قائل نبود؛ بدین ترتیب اگر می توانستند مسلط می شدند. به طور مشخص معتقد بود نژاد مردم آسیا و آفریقا پست تر هستند. / اعتقاد روزولت به منع اروپایی ها از ورود به آمریکای لاتین.^{۳۵}

در این زمان به شدت نگران نفوذ اروپایی ها به آمریکای لاتین بودند. از طرفی کشورهای آمریکای لاتین به شدت مدیون به اروپایی ها بودند. آمریکا از طریق خرید سرزمین ها و پرداخت پول به اروپایی ها جایگزین اروپا می شدند. / روزولت در حمایت از اقتصاد، از اقدام نظامی پرهیز نداشت. / ارائه ی تفسیر جدید از دکترین مونرو: آمریکا از هر گونه اقدام امپریالیستی اروپا جلوگیری خواهد کرد و هر جا ارپایی ها بخواهند اقدام استعماری در آمریکای لاتین داشته باشد،

^{۳۳}.Homestead act

^{۳۴}.Theodore Roosevelt

^{۳۵} شعار روزولت برگرفته از دکترین مونرو این بود: {speak softly and carry a big stick} یعنی چماغ.

آمریکا پیش دستی می کند و با آن مقابله می کند. / حفر کانال پاناما از اقدامات دیگر روزولت است. این کانال مهم اقتصادی را در جهت حمایت از تجار ایجاد کردند ولی مدیریت و کنترل آن را خود بر عهده گرفتند. هدف این بود که به لحاظ اقتصادی و نظامی مسلط شوند در آن منطقه.

در مورد آسیای شرقی: ممانعت از تسلط قدرت اروپایی در آسیای شرقی. / به دنبال گسترش قدرت در چین؛ می خواستند بازار چین را در اختیار بگیرند با سیاست درهای باز.^{۳۶} / حمایت از ژاپنی ها در مقابل روس ها برای ایجاد موازنه. اما بعد از پیروزی ژاپن نگران شدند از قدرت گیری ژاپن. لذا از طریق نزدیک کردن ژاپنی ها و چینی ها تلاش کردند موازنه به وجود بیاورند و از جنگ احتمالی خودداری شود. / به طور کلی به دنبال ممانعت از شکل گیری هژمونی در آسیای شرقی بودند.

بیست و هفتمین رئیس جمهور آمریکا: ویلیام هووارد تفت^{۳۷} (۱۹۰۹-۱۹۱۳)؛ از حزب جمهوری خواه

تجربه ی سیاست خارجی کمی داشت. بیشتر تاجرمسلک بود و سابقه ی تعامل با ژاپنی ها را داشت و درک استراتژیک روزولت را نداشت. بیشتر به دنبال دیپلماسی دلار^{۳۸} بود. کم تر به روش های قهرآمیز اعتقاد داشت البته به جز آمریکای لاتین. امتیازات زیادی را به تجار آمریکایی داد.

دیپلماسی دلار چند اثر داشت:

نفوذ آمریکا در آمریکای لاتین بیشتر شد. به خصوص نفوذ اقتصادی.

فرصت های زیادی برای سرمایه داران آمریکایی به وجود آورد.

آمریکایی ها به دنبال ثبات بودند و مخالف تغییر وضع موجود بودند.

روابط تجاری آمریکا را با چین افزایش داد.

ریاست جمهوری تفت در یک جمله: دیپلماسی تجاری و گسترش منافع آمریکا از طریق تجارت با کشورهای دیگر.

بیست و هشتمین رئیس جمهور آمریکا: وودرو ویلسون^{۳۹} (۱۹۱۳-۱۹۲۰)؛ از حزب دموکرات

^{۳۶} Open door policy

^{۳۷} William Howard Taft

^{۳۸} Dollar diplomacy

^{۳۹} Woodrow Wilson

در زمره ی مذهبی ها به شمار می رفت. اخلاق گرا بود.

اقدامات ویلسون:

در مورد آمریکای لاتین هم چنان با خشونت رفتار کرد. هائیتی را اشغال کردند. دومینیکن را تحت الحمايه قرار داد.

برای جلوگیری از مداخلات آلمانی ها، جزایری از آمریکای لاتین (ویرجین) را خریداری کرد.

اخلاقیات در رویکردهای ویلسون به چشم می خورد.^{۴۰}

به حق تعیین سرنوشت ملت ها اعتقاد داشت. به خصوص کشورها و اقلیت هایی که تحت ظلم کشورهای اروپایی ها بودند.

اعتقاد به حقوق بشر / گسترش دموکراسی / مخالفت با امپریالیسم...

جنگ جهانی اول و آمریکا:

با وقوع جنگ ، طبق دکترین مونرو، از ورود به جنگ خودداری می کنند. مردم آمریکا در این مورد موضع گیری داشتند. بسیاری از مردم آمریکا که آلمانی بودند از پیش روی های آلمان حمایت می کردند. در هر حال دولت ورود نکرد.

اما آمار چیز دیگری می گوید:

صادرات آمریکا به آلمان از ۱۶۹ میلیون دلار به دو میلیون دلار رسید.

صادرات به کشورهای متفقین ۴ برابر شد.

اقتصاد آمریکایی ها از طریق اعطای وام های گسترده به اروپایی ها از رکود خارج شد. ۲,۳ میلیارد دلار وام داده شد.

با شیطنت هایی که آلمانی ها در دریا انجام می دادند و بازرسی ها و نظارت هایی که انجام می دادند، آمریکایی ها اقدامات جدیدی را صورت دادند. اسکورت گذاشتند و ...

علل ورود آمریکا به جنگ:

تجاوزگری های آلمانی ها در قبال زیردریایی ها و محموله های دریایی آمریکا.

^{۴۰} غربی ها ملت های متمدن را اخلاق گرا می دانند.

آمریکایی‌ها به لحاظ دولت ملت سازی به مراحل نهایی رسیده بودند. و به لحاظ شاخصه های قدرت و ثروت بسیار رشد کرده بودند و نیاز داشتند در عرصه ای فراتر از آمریکا قدرت نمایی کنند. اشباع قدرت در آمریکا در ورود به جنگ مهم بود.^{۴۱}

تسلط بر بازارهای تجاری دنیا عامل دیگری بود.

گرایش آمریکا به متفقین بود. تجار، بازرگانان و بانک داران علقه ی بیشتری به انگلستان داشتند و به همین دلیل دوست داشتند آن‌ها رشد کنند. از طرف دیگر نسبت به قدرت گیری آلمان و قرار گرفتن در مقابل آمریکا ترس داشتند. رویکردهای الهی و اخلاقی ویلسون هم عاملی دیگر بود که می گفت باید نسبت به هم نوعان خودمان در اروپا کمک کنیم.

در سال آخر جنگ (۱۹۱۷) آمریکا وارد جنگ شد. تازه نفس بودن آمریکا در روند جنگ اثر داشت. تدارکات، پول و اعطای وام در تغییر صحنه ی جنگ مؤثر بود. ۲۰۰۰ کشتی جدید، ۵۳۳ هزار نفر وارد جنگ شدند. ورود آمریکا باعث شد جنگ به نفع متفقین پیش برود.

بعد از جنگ، آمریکا تلاش کرد از قدرت نرم خود برای فروش ارزش های خود به دنیا استفاده کند. مردم اروپا هم به شدت جذب شعارهای آمریکایی شدند؛ چرا که از سابقه ی آمریکا در آمریکای لاتین مطلع نبودند. آمریکایی‌ها بعد از جنگ از این شعار که ما به دنبال مستعمرات نیستیم استفاده کردند که این مسئله در جذب مردم اروپا خیلی مؤثر بود.

بیانیه ی ویلسون در ۱۹۱۸ با کلیدواژه ی «**حق تعیین سرنوشت**» همراه بود.

پیشنهادات ویلسون سه محور عمده داشت:

۱- جلوگیری از جنگ های آینده از طریق حذف محدودیت های تجاری، عدم ایجاد اختلال در راه های دریایی، کاهش تنش های استعماری و امپریالیستی، عدم استفاده از دیپلماسی پنهان.

۲- مجموعه ای از پیشنهادات برای رسیدن به توافق در اروپا؛ چگونه اروپا تقسیم شود تا اختلاف نباشد.

۳- ایجاد مجمعی از کشورها برای حفظ صلح و امنیت بین المللی.

چهارده پیشنهاد ویلسون

۱. دیپلماسی باز

۴۱ از پایان جنگ های داخلی آمریکا در ۱۸۶۵ تا جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ رشد اقتصادی آمریکا به شدت بالا رفت: تولید گندم ۲۶۵٪؛ زغال سنگ ۸۰٪؛ طول شبکه راه آهن ۵۶۷٪؛ تولید نفت از ۳ میلیون بشکه به ۵۵ میلیون بشکه؛ صادرات ۷ برابر شد...

۲. آزادی کشتی رانی به استثنای آب های داخلی
۳. برابری در تجارت بین الملل و لغو تعرفه ها
۴. اطمینان به دولت ها مبنی بر خلع سلاح تا جایی که امنیت کشورها تامین شود.
۵. برابری منافع مستعمرات با کشور استعمارگر
۶. کمک به روسیه
۷. استقلال بلژیک
۸. تثبیت مرزهای ایتالیا
۹. تجزیه اتریش مجارستان
۱۰. آزادسازی چند کشور اروپایی
۱۱. تجزیه ی حکومت عثمانی
۱۲. استقلال لهستان
۱۳. دادن دو ایالت به آمریکا
۱۴. تشکیل جامعه ی ملل

موضع ویلسون به جهت شکست در انتخابات مجلس سنا و کنگره، در داخل به شدت تضعیف شد.

در **صلح پاریس**، ۷۰ هیئت نمایندگی حضور داشتند. تصمیمات نهایی را رئیس جمهور آمریکا (ویلسون)، نخست وزیر فرانسه، ایتالیا و بریتانیا گرفتند. فشارهای سختی به آلمان وارد شد... ۱۳ درصد خاک آلمان جدا شد... کنگره از ورود آمریکا به جامعه ی ملل جلوگیری کرد و در عمل ویلسون نتوانست پیوستن آمریکا به جامعه ی ملل را محقق کند. یکی از عوامل ضعف جامعه ی ملل همین بود. چرا که قدرت اصلی پیشنهاد دهنده ی جامعه ی ملل خود حضور نداشت.

بررسی سه دوره از رؤسای جمهور آمریکا

بیست و نهمین رئیس جمهور آمریکا: **وارن هاردینگ** (۱۹۲۱-۱۹۲۳)^{۴۲}؛ از حزب جمهوری خواه

سی امین رئیس جمهور آمریکا: **کالوین کولیدج** (۱۹۲۳-۱۹۲۹)^{۴۳}؛ از حزب جمهوری خواه

۴۲. Warren Harding

۴۳. Calvin Coolidge

سی و یکمین رئیس جمهور آمریکا: هاربرت هوور^{۴۴} (۱۹۲۹-۱۹۳۳)؛ از حزب جمهوری خواه

در این دوازده سال آمریکایی ها به انزوگرایی برمی گردند. می گفتند چون از دکترین مونرو دور شده ایم، تبعات زیادی داشته است. به سیاست های اقتصادی بازگشتند.

در ششمین اجلاس کشورهای آمریکای جنوبی در کوبا، آمریکایی ها علی رغم مخالفت کشورهای آمریکای لاتین، رسماً به عنوان عضو ناظر شرکت کردند.

سیاست حسن همجواری^{۴۵} توسط هاربرت هوور اعلام شد. در آمریکای لاتین دخالت نمی کند و با سلطه ی اقتصادی دیگران مخالف است. نیروهای نظامی خود را از نیکارگوئه خارج کرد. در امور داخلی آن ها دخالت نمی کند.

در این دوره ی دوازده ساله، در **عرصه ی اقتصاد** تمرکز بیشتری داشتند. کولج شغل آمریکایی ها را تجارت اعلام کرد. در ۱۹۲۱ درخواستی از کشورهای مهم و پیشرفته مثل ژاپن، بریتانیا، فرانسه داشت و آن، کاهش تسلیحات و خلع سلاح بود؛ آمریکا خواست کشتی هایی با تناژ خاصی را به نصف کاهش دهند. به تدریج مورد پذیرش قرار گرفت و پرستیژ خاصی برای آمریکایی ها ایجاد کرد. البته این امر با شروع جنگ جهانی دوم، نقض شد. این کار موجب شد قدرت نظامی آمریکا به سطح دیگر کشورهای قدرتمند نزدیک شود.

سیاست های اقتصادی: سیاست درهای باز و گسترش منافع آمریکا در تمام دنیا.

در دهه ۱۹۲۰، مرکز تجارت بین الملل^{۴۶} از لندن به نیویورک منتقل شد؛ چرا که اقتصاد اروپا فروپاشیده بود. ۴۶٪ تولیدات دنیا به آمریکا تعلق داشت. صادرات ۲ برابر شد. سرمایه گذاری از ۳٫۵ به ۱۷ میلیارد دلار رسید. مجموعه ی وام هایی که در جنگ جهانی اول دادند ۷ میلیارد دلار و پس از جنگ ۳ میلیارد دلار بوده است. اروپایی ها در پرداخت این پول ها دچار مشکل شدند. در نتیجه کنگره ی آمریکا به این نتیجه رسید که چون دخالت های بین المللی آمریکا سودی نداشته، پس دوباره به انزوگرایی روی بیاوریم. به همین دلیل آمریکا به عضویت جامعه ی ملل در نیامد. البته در ۱۹۲۶ عضو دیوان بین المللی دادگستری شدند.

از ۱۹۳۱ به بعد ضمن این که جامعه ی ملل را همچنان به رسمیت نمی شناختند، تعاملات خود را با جامعه ی ملل کمی افزایش دادند.

۴۴. Herbert Hoover

۴۵. Good neighborhood Policy

۴۶. Hub

با انقلاب بلشویکی در شوروی، آمریکایی‌ها از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ از به رسمیت شناختن شوروی خودداری کردند. روس‌ها در مقابل اموال سرمایه‌گذاری شده آمریکایی در شوروی را مصادره کردند و بدهی‌های قبلی تزار به آمریکا را نپرداختند. شکل‌گیری کمونیسم هراسی مربوط به همین دوران است.

دکترین هوور-استیمسون^{۴۷}:

برای گسترش منافع آمریکا در آسیای شرقی تلاش کردند. وقتی ژاپنی‌ها به منچوری چین حمله کردند و انحصار اقتصادی آن‌جا را در اختیار گرفتند، آمریکایی‌ها به شدت بر حفظ تمامیت ارضی چین تأکید داشتند. آمریکا از جامعه‌ی ملل درخواست محکومیت ژاپن کرد و ژاپنی‌ها در مقابل از جامعه‌ی ملل خارج شدند.

ایده‌ای که مطرح شد: دولت آمریکا هیچ تغییر سرزمینی که با توسل به زور همراه باشد

هیچ معاهده‌ای را که تمامیت ارضی چین را به خطر بیندازد به رسمیت نمی‌شناسند.

خیلی از کشورهای اروپایی چون استعمارگر بودند و با پذیرش این ایده، خود دچار مشکل می‌شدند، واکنش سردی داشتند. آمریکایی‌ها هم در جامعه‌ی ملل حضور نداشتند؛ لذا در نهایت ژاپن صرفاً محکوم شد. ژاپن علی‌رغم این مخالفت‌ها، سه هفته بعد از محکومیت خود، اقدام به تصرف شانگهای کردند.

جمع‌بندی این مقطع دوازده ساله:

درون‌گرایی

اقتصادمحوری

مداخلات‌گزینشی دارند.

عضو جامعه‌ی ملل نیستند.

درهم‌ریختگی درون‌سازمانی دارند.

در یک جمله این دوازده سال را می‌توان به «مداخله‌گرایی‌گزینشی و درون‌گرایی مقطعی» خلاصه کرد.

سی و دومین رئیس‌جمهور آمریکا: فرانکلین روزولت^{۴۸} (۱۹۳۳-۱۹۴۵)^{۴۹}؛ از حزب دموکرات

^{۴۷} Stimson، استیمسون، وزیر امور خارجه‌ی هوور بود.

^{۴۸} Franklin Roosevelt.

^{۴۹} وی چهار دوره به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا بوده: ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶؛ ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰؛ ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴؛ ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵.

در زمان رکود سر کار آمد. **بیکاری در میان سیاهان ۵۰٪ بود ...**

سیاست جدید^{۵۰} را مطرح کرد. سعی کرد اصلاحات اقتصادی به وجود بیاورد که البته زیاد موفق نبود.

روزولت از حزب دموکرات بود. حقوقدان بود. فرماندار نیویورک بود. معاون فرمانده ی نیروی دریایی بود. موافق ورود آمریکا به جنگ جهانی اول بود. موافق حضور در جامعه ی ملل بود. در کل موافق نظریات ویلسون بود.

هال^{۵۱}

در سال های انتهایی رکود به ریاست جمهوری رسید. کاهش تقاضای کل^{۵۲} علت رکود بزرگ اقتصادی در دنیا بود.

سیاست های جدید حمایت گرانه بود؛ از طریق دادن سوبسید، بیمه های اجتماعی، افزایش مالیات ثروتمندان، اصلاح قوانین بانک ها، برنامه هایی برای کاهش بیکاری،

در دوره ی رکود بزرگ صادرات آمریکا کاهش یافت. از سوی دیگر تقاضایی هم برای خرید کالاهای آمریکایی نبود.

در مورد سیاست خارجی، **سیاست حسن همجواری** را ادامه داد. انقلاب هایی که در آمریکای لاتین صورت می گرفت، در صورتی که توان مدیریت داشتند، به رسمیت می شناختندشان. روس ها را به عنوان یک دولت مستقر به رسمیت شناختند و تعاملاتی را با شوروی آغاز کردند.^{۵۳} **روز ولت به طور کلی**

گسترش دموکراسی توسط روزولت به شدت دنبال می شد. به دنبال صلح و همزیستی بود. اما در کل تا جنگ جهانی دوم هم چنان آمریکا در لاک داخلی و انزواگرا بود. درون گرایی وجه غالب در آمریکاست.

بعد از جنگ جهانی اول کمیسیون^{۵۴} تشکیل شد و علل ورود آمریکا به جنگ جهانی اول را با دید منفی بررسی کردند و بسیاری را محکوم کردند.

وقوع جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹ صحنه را تغییر داد و آمریکایی ها وارد جنگی شدند که پس از آن دیگر نتوانستند به سمت درون گرایی روی بیاورند.

علل وقوع جنگ جهانی دوم:

— بخش عمده ی شکل گیری جنگ جهانی دوم، مشکلات به جای مانده از معاهدات صلح ورسای بعد از جنگ جهانی اول بود. این معادلات نابرابر^{۵۵} را کشورهای شکست خورده برنتافتند.

۵۰. NEW Deal.

۵۱. Hull.

۵۲. چند دلیل دارد: ۱. کاهش تقاضای مصرفی ۲. کاهش سرمایه گذاری ۳. کاهش تقاضای دولت ۴. کاهش سرمایه گذاری خارجی.

۵۳. از جمله سرمایه گذاری های مشترک

۵۴. تحت عنوان Nye.

۵۵. تحمیل غرامت های سنگین، اشغال سرزمین های آلمان، شکل گیری رکود و بیکاری در آلمان، خلع سلاح و...

- ضعف های ساختاری جامعه ی ملل از جمله نبود ضمانت اجرا، ورود و خروج بدون قاعده ی اعضا، اختلافات درونی بین مجمع و شورا^{۵۶}، نبود حق وتو.
- شکست خلع سلاح. پس از جنگ جهانی اول معاهداتی بسته شد که پا بر جا نماند و توسط برخی از کشورها نظیر آلمان نقض شد.
- مشکلات اقتصادی کشورها از جمله آلمان، ایتالیا، بریتانیا.
- تقویت احساسات ملی گرایانه در دهه ی ۱۹۳۰.
- ظهور دیکتاتوری ها و حکومت های تمامت خواه و بسته: در آلمان نازی ها، در شوروی استالین، و در نتیجه تقویت نظامی گری.
- سیاست مماشات در قبال اقدامات آلمان.

آمریکایی ها در ۱۹۴۱ به بهانه ی ماجرای Pearl Harbor^{۵۷} وارد جنگ شدند. اروپایی ها از ورود آمریکایی ها خوش حال شدند؛ چون تسلیحات، امکانات و پشتیبانی های جدید به عرضه ی جنگ وارد می شد. آمریکایی ها تجربه ی بد جنگ جهانی اول را داشتند^{۵۸} و به همین دلیل خرید و فروش تسلیحات را در دو سال ابتدایی جنگ ممنوع کرده بودند. بعدا هم با قانون خرید نقد و حمل توسط خودشان فروش سلاح را پذیرفتند.^{۵۹} حمل سلاح به کشورهای متخاصم را هم ممنوع کرده بودند. اشغال فرانسه توسط آلمان برای کشورهای سرمایه داری سنگین بود و ورود آمریکا باعث خوشحالی اروپایی ها شد.

مستند «America; the story of US»

دوره ی سوم ریاست جمهوری روزولت

قانون وام و اجاره^{۶۰} را وضع کردند و کشورهای انگلیس، شوروی و چین در اولویت قرار گرفتند. کمک های تسلیحاتی در ازای پرداخت پول نقد در دستور کار قرار گرفت.

منشور آتلانتیک بین روزولت و چرچیل امضا شد. این منشور چند محور دارد:

❖ عدم گسترش سرزمینی کشورها(عدم توسعه طلبی)

۵۶ در حال حاضر در صورتی که مبحثی در شورای امنیت سازمان ملل در حال بررسی باشد، امکان بررسی همزمان در مجمع عمومی را ندارد؛ در حالی که در جامعه ی ملل چنین قاعده ای وجود نداشت.

۵۷ حمله ی هوایی ۳۵۰ هوایمای ژاپنی به هاوایی و کشته و مجروح شدن هزاران آمریکایی.

۵۸ پول هایی که صرف کرده بودند و برگشت نداشت.

۵۹ Cash & carry.

۶۰ Lend-Lease.

- ❖ عدم تغییر مرزها بدون رضایت مردمی
- ❖ حق مردم در تعیین سرنوشت
- ❖ بازگرداندن استقلال کشورها
- ❖ تأکید بر همکاری اقتصادی همه کشورها
- ❖ عدم توسل به جنگ و خلع سلاح عمومی
- ❖ آزادی کشتی رانی در آب های آزاد بین المللی
- ❖ عدم استفاده از زور در روابط بین الملل
- ❖ تأسیس یک سازمان جهانی (ریشه ی سازمان ملل را می توان پیمان آتلانتیک دانست).

در طول جنگ جهانی دوم، سی میلیون آمریکایی برای شرکت در جنگ ثبت نام کردند و از این تعداد، پنج میلیون نفر عازم اروپا شدند.

۱۹۴۳: کنفرانس تهران: چرچیل، روزولت و . در تهران در مورد تحولات بعد از جنگ و تشکیل سازمان ملل به گفتگو نشستند. و نحوه ی تصرف آلمان.

۱۹۴۵: در یالتا در اوکراین سران متفقین در مورد محدوده های نفوذ شرق و غرب تصمیم گرفتند. منتقدین روزولت معتقدند او در این نشست، امتیازات زیادی به استالین داده است. دلیل بیماری روزولت بوده است. دو ماه بعد از یالتا روزولت فوت کرد و معاونش جایگزین شد.

در زمان بمب اتمی در هیروشیما و ناگازاکی و به فرمان ترومن استفاده شد. به گفته ی مورخین، از این کار اطلاع نداشته است.

سی و سومین رئیس جمهور آمریکا: هری ترومن^{۶۱}(۱۹۴۵-۱۹۵۳)؛ از حزب دموکرات

ابتدا کشاورز بود. در جنگ جهانی اول به عنوان سرباز جنگیده بود. معاون روزولت بود و بعد از مرگ او جایگزینش شد و پایان جنگ را مدیریت کرد.

اهمیت دوران ریاست جمهوری ترومن در سیاست خارجی، **دکترینی** است که تحت عنوان «**سد نفوذ**»^{۶۲} برای جلوگیری از نفوذ شوروی و گسترش کمونیسم مطرح کرد و تا پایان جنگ سرد مورد توجه بود.

۶۱. Truman.

۶۲. Containment.

آمریکایی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم وارد فاز مداخله‌گرایی شدند. نیاز به یک دشمن جدید داشتند و شوروی ظرفیت این امر را داشت. آمریکایی‌ها کمونیسم را مانند نازیسم و فاشیسم برای مردم خود تصویر می‌کردند و به همین دلیل به دنبال مقابله با آن‌ها بودند.

اتفاقات بعد از جنگ جهانی دوم بهانه دست‌آمریکایی‌ها داد تا به مقابله با کمونیسم برخیزند؛ این رخدادها را می‌توان این‌گونه برشمرد: قائله‌ی عدم خروج شوروی از شمال ایران / ادعای روسیه در مورد تنگه‌های مهم ترکیه / در یونان روس‌ها از حزب کمونیست یونان حمایت می‌کردند و علی‌رغم برتری حزب ضد کمونیسم، از کمونیست‌ها به شدت حمایت کردند و آن‌ها را سرکار آوردند.

کنگره معتقد بود که باید آمریکا در این برهه به دوره‌ی انزواگرایی خود برگردد اما ترومن مخالف بود و اعلام کرد به مردمی که ..

چهار بُعد دکتترین ترومن:

سیاسی، اقتصادی، ژئوپلتیک و نظامی.

اهمیت دکتترین ترومن این است که حدود چهل و پنج سال به سیاست خارجی ایالت متحده، جهت‌دهی کرد.

چهار مؤلفه‌ی دکتترین ترومن:

الف) ژئوپلتیک: ریشه در دو نظریه دارد:

۱) نظریه‌ی «قلب زمین»^{۶۳} از مکیندر^{۶۴}. ایده‌ی مکیندر از آلفرد ماهان گرفته شد. ماهان می‌گفت: قدرت دریایی می‌تواند بر کل دنیا تسلط یابد.

مکیندر قلب زمین را اوراسیا معرفی کرد. هر کس که بر اوراسیا (آلمان فعلی تا سبیری) مسلط باشد، بر کل جهان تسلط دارد. قاره‌های اروپا آسیا و آفریقا جزیره‌های جهانی هستند و در واقع قلب زمین از اقیانوس منجمد شمالی شروع شده و به آلمان می‌رسد. در کنار قلب زمین مناطق حاشیه‌ای را مطرح می‌کند: مناطقی مانند خاورمیانه. قلب زمین اهمیت بیش‌تری دارد. باید بین قدرت‌های برّی (خشکی) و بحری (دریایی) توازن قدرت شکل بگیرد.

نظریه‌ی مکیندر بعد از جنگ جهانی دوم خیلی مؤثر بود. بر همین اساس خواستند در قلب زمین هژمون وجود نداشته باشد. مکیندر می‌گوید هر کس بر منطقه‌ی اوراسیا مسلط باشد، بر جزیره‌ی جهانی مسلط است و هر کس بر جزیره‌ی جهانی مسلط باشد، بر کل جهان مسلط است.

۶۳. Heartland

۶۴. Makinder

براساس نظریه ی مکیندر، ترومن، ایده ی «سد نفوذ» را مطرح کرد.
 (۲) نظریه ی «سرزمین های حاشیه ای»^{۶۵} از اسپایکمن^{۶۶}. تأکید بر اهمیت سرزمین های حاشیه ای که از یک طرف به قلب زمین و از طرف دیگر به اقیانوس ها و دریاها محدود هستند، دارد. اسپایکمن معتقد بود در سرزمین های حاشیه ای از آن جایی که هم قدرت دریایی و هم قدرت زمینی وجود دارد، اهمیت زیادی دارد.

این نظریه ها باعث شد آمریکایی ها در منطقه ی شوروی اقدام کند.

(ب) سیاست: ترومن در ۱۹۴۶ سخنرانی ای درمورد رویارویی کاپیتالیسم و کمونیسم داشت. درگیری این دو را اجتناب ناپذیر می دانست. وزارت خارجه ی آمریکا از سفارت آمریکا در شوروی خواست نظر بدهد. جرج کینان^{۶۷} نفر دوم سفارت یک تلگراف ۸۰۰۰ کلمه ای فرستاد. یادداشت وی سه محور داشت: ۱. تحلیل از سیاست خارجی شوروی: رهبران شوروی دنبال امنیت اند. دلیل این احساس ناامنی به دوران سزارها بازمی گردد. به همنی دلیل آمریکا را رقیب و دشمن می دانند. ۲. ناسازگاری ذاتی کاپیتالیسم و کمونیسم: کمونیسم به دنبال حذف سرمایه داری است. ۳. ارائه ی راهکار: مهار و اعمال فشار: نباید با شوروی مماشات کرد، بلکه باید سیاست آمریکا در قبال شوروی، تهاجمی باشد. روس ها مشکلات اقتصادی دارند و فشار آمریکا موجب تضعیف شوروی می شود.

(ج) اقتصاد: دکترین مهار و سد نفوذ نیاز به ابزار مالی دارد. بعد از جنگ جهانی دوم، زیرساخت های اروپایی ها از بین رفته بود و نظریات کمونیستی برای اروپایی ها جذاب می نمود. قدرت نرم شوروی با این سیاست، پیش روی می کرد. لذا برای جلوگیری از این نفوذ، **اعطای وام را به کشورهای اروپایی** در محور اقتصادی دو طرح ارائه شد:

طرح مارشال (وزیر خارجه ی ترومن): برای بازسازی این کشورها پول بدهیم تا از نفوذ شوروی جلوگیری کنیم.
 اصل ۴ ترومن: محل خرج آن، کشورهای در حال توسعه ی جهان سومی از جمله ایران بوده است.

(د) نظامی-امنیتی: مهم ترین اتفاق **پیمان ناتو**^{۶۸} (۱۹۴۹) بود. قرار بود بازوی نظامی کشورهای سرمایه داری باشد برای مقابله با روس ها. ۱۲ کشور: آمریکا، بریتانیا، کانادا، فرانسه، ایتالیا، نروژ، لوکزامبورگ،... یونان و ترکیه هم در ۱۹۵۲ اضافه شدند. کشورهایی که ارزش های مشترک سرمایه داری داشتند. مهم ترین ماده این معاهده، ماده پنجم آن است که می گوید تهدید نظامی هر کدام از اعضا تهدید به تمام اعضا محسوب می شود.

۶۵. Rimland

۶۶. Spykman

۶۷. George Kennan (۱۹۰۴-۲۰۰۵).

۶۸. Nato: North Atlantic Treaty Organization

اهمیت پیمان ناتو: حلقه ی اتصال بین آمریکای شمالی و اروپا محسوب می شد. / برای اولین بار در زمان صلح و پس از انزوآگرایی، آمریکا قرارداد بلندمدت نظامی امضا کرد. / به بهانه ی تأمین امنیت اروپا، پادگان نظامی در اروپا ایجاد کردند که وسیله ی نفوذ آمریکا در اروپا به شمار می رفت.

پیمان ناتو را با چند پیمان دیگر کامل کردند:

پیمان سنتو^{۶۹}: بین ایران، ترکیه و پاکستان برقرار شد.

پیمان سنتو^{۷۰}: پاکستان (حلقه ی وصل پیمان سنتو و سنتو)، تایلند، فیلیپین، انگلستان، فرانسه، استرالیا و نیوزیلند.

پیمان آنزوس^{۷۱}: استرالیا نیوزیلند و آمریکا.

آمریکایی ها با این پیمان ها می خواستند جلوی نفوذ شوروی را بگیرند.

در ۱۹۴۷ قانون امنیت ملی آمریکا^{۷۲} تصویب شد که به دکتترین سد نفوذ ترومن کمک کرد. نیروی هوایی را به عنوان نیروی مستقل وضع کردند. نیروی هوایی باید با یک واسطه به رئیس جمهور برسد. نهادهای امنیتی دیگری هم شکل گرفت از جمله سیا^{۷۳}، شورای امنیت ملی آمریکا^{۷۴}. بخش هایی از وزارت دفاع برای چابکسازی ادغام شد.

NSC-68: مصوبه ی مهمی برای جلوگیری از نفوذ شوروی است. در ۱۹۵۰ تصویب شد. برای اتخاذ تصمیم جدی ضد کمونسیم شکل گرفت. با نظر ترومن نوشته شد. ترومن کمیته ای برای این کار در نظر گرفت که رئیس کمیته، پل نیتز^{۷۵} بود. مهم ترین مواردی که در این سند آمده عبارت است از:

شوروی ها عقاید خیلی متعصبانه ای برای تسلط در دنیا دارند. به دنبال اعمال اقتدار به صورت جدی و متعصبانه هستند. ایدئولوژی کمونیستی یک ایدئولوژی توسعه طلب است.

مهم ترین مانع در برابر آمریکا، شوروی است.

غرب برای مقابله با روس ها باید یک سند جامع تهیه کند.

آمریکا باید بیست درصد تولید ناخالص خود را صرف نظامی گری نماید.

۶۹. Cento: Central Treaty Organization

۷۰. SEATO

۷۱. ANZUS

۷۲. National Security Act

۷۳. CIA

۷۴. NSC

۷۵. Paul Nitze

غرب و آمریکا باید عملیات های اطلاعاتی خود را افزایش دهند.

اقدام به تحریک، ناآرامی و شورش در کشورهای اقماری شوروی نمایند.

پروژه های تحقیقاتی در بحث نظامی افزایش یابد و آمادگی های نظامی گسترش پیدا کند.

برخی از منتقدین معتقدند این سند در باب توان نظامی شوروی مبالغه کرد.

جمع بندی دکترین ترومن:

همان طور که دکترین مونرو بسیار تأثیرگذار بود، دکترین ترومن حدود نیم قرن در دستور کار بود و تحولات آمریکا را در آن مقطع و پس از آن تحت تأثیر قرار داد.

موافقین دکترین ترومن مسلماً از آن دفاع می کنند ولی منتقدین معتقدند این دکترین بیش تر شوروی ها را تحریک کرد و راحت تر و کم هزینه تر می توانستند با کمونیسم مقابله کنند. این سند، دیپلماسی را بسیار محدود کرد و احتمالاً می شد با هزینه ی کم تر و با استفاده از دیپلماسی به مقابله پرداخت.

پس از ترومن دنیا وارد جنگ سرد می شود. جنگ سرد، عرصه ی اختلاف دو ابرقدرت است علی رغم این که در جنگ جهانی اول با هم همکاری داشتند.

ریشه های جنگ سرد:

اختلاف ایدئولوژیک

برداشت های متفاوت در دو کمپ

سوء برداشت از اقدامات همدیگر (مثلا شوروی می گوید شما تسلیحاتی داشتید که به ما ندادید مثل بمب هسته ای. آمریکایی ها هم می گویند شما حقوق بشر را رعایت نکردید...)

در سال های آخر جنگ سرد و با روی کار آمدن گورباچف فضا بهتر شد.

فضا تقابلی است.

سد نفوذ و مقابله با کمونیسم

شوروی ها ابایی از اعمال قدرت نظامی ندارند.

آمریکا تنها کشوری است که توان مبارزه با شوروی را دارد.

آمریکا باید برای مقابله با روس ها، توان نظامی خود را افزایش دهد.

این رویکردها سیاست خارجی آمریکا را در این مقطع شکل می دهد.

چند نمونه از الگوهای تقابلی آمریکا با روس ها:

- ائتلاف و همکاری با کشورهای مختلف علیه شوروی.
- افزایش پایگاه های نظامی آمریکا^{۷۶}.
- تلاش برای سد نفوذ از طریق جنگ های نیابتی؛ جنگ ویتنام، افغانستان، کره.
- مداخلات مستقیم و غیر مستقیم.
- مداخلات اقتصادی و سیاسی (جنگ نرم).
- کمک به کودتا در ایران، گواتمالا.

سی و چهارمین رئیس جمهور آمریکا: آیزنهاور^{۷۷}(۱۹۵۳-۱۹۶۱)^{۷۸}: از حزب جمهوری خواه

۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ در ستاد ارتش آمریکا بود. از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ مشاور نظامیان آمریکایی در فلیپین بود. مهم ترین افتخارش فرماندهی نیروهای متفقین در آزادسازی فرانسه بود.

در ۱۹۵۰ به فرماندهی عالی نیروهای ناتو رسید. ۱۹۵۲: کناره گیری از ارتش و به سیاست پیوست.

محبوبیتش بیشتر به خاطر جنگ جهانی دوم و پیروزی هایش بود. آیزنهاور اقدامات ترومن را در قبال شوروی کم می دانست.

جمهوری خواهان معتقد بودند ناامنی شدید در آمریکا و درگیری در کره، نتیجه ی اشتباه دموکرات ها بوده است و همین ها عامل تسلط شوروی بر اروپای شرقی شده است. دموکرات ها همزیستی مسالمت آمیز با روس ها داشته اند.

قول هایی که در تبلیغات داد:

اتخاذ استراتژی مؤثر دفاعی.

^{۷۶} آمریکا در ۱۹۵۹، در ۳۱ کشور، ۱۴۰۰ پایگاه نظامی داشت.

^{۷۷} Dwight Eisenhower

^{۷۸} دو دوره رئیس جمهور بوده است.

تنظیم بودجه ی متعادل و کاهش مالیات ها.

آیزنهاور توجه بیش تری به کشورهای خاورمیانه داشت. او تأکید زیادی بر بازدارندگی هسته ای داشت. وزیر امور خارجه ی او دالس بود که به شدت سیاست ترومن را نقد می کرد؛ می گفت این سیاست، درجا زدن بوده است. سندی در ۱۹۵۳: آمریکا باید ابتکار عمل را در برابر شوروی به کار گیرد و اصلاحاتی را برای چابکسازی در عرصه ی نظامی انجام دهد.

اقدامات آیزنهاور:

سرمایه گذاری جهت افزایش سلاح های استراتژیک و کیفیت بخشی به سلاح ها و کاهش نیروهای نظامی پیاده. مطرح کردن استراتژی نظامی بازدارندگی گسترده^{۷۹}: هر کشوری (منظور روس ها هستند) با هر سلاح و در هر جا، منافع ما را به خطر بیندازند، با هر سلاح و در هر جایی منافع آن ها را در تمام دنیا به خطر می اندازند. آن ها اعلام کردند آمریکا خود را ملزم به عدم استفاده از سلاح های غیر متعارف نمی دانند. سیاست انفعال را کنار می گذارند. در این راستا بر کشورهای خاورمیانه تأکید کردند.

درمورد مقاله اول: چند محور کلی درمورد کشوری که استثناگرایی را دنبال می کنند و درمورد کشورهایی مثل انگلستان و روسیه هم صحبت میکند. فقط روی آمریکا تکیه کنید.

درمورد مقاله دوم: مباحث اندیشه ای مد نظر نیست. مهمات: سیاست آمریکا بین اینترناسیونالیسم لیبرال و امپریالیسم است. نگاه آمریکا به تمدن سازی (سه وجهی).

سیاست نگاه جدید^{۸۰} توسط آیزنهاور مطرح شد؛ **افزایش فشار و مهار شوروی ها** در این سیاست ارائه گردید.

دکترین آیزنهاور:

سیاستی است که از سال ۱۹۵۷ به بعد مطرح شد. حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورهای حاشیه ای خاورمیانه. ایده ی آن در جهت مبارزه با کمونیسم و مهار شوروی بود.

۷۹. Massive Retaliation.

۸۰. New look.

مرگ استالین در ۱۹۵۳ رخ داد. و باعث شد سیاست های شوروی تغییر کند. اما امریکایی ها به سیاست خود ادامه دادند. مسئله ی نفت و شکل گیری اسرائیل در این مقطع اهمیت می یابد. و بدین ترتیب توجه به کشورهای خاورمیانه بیش تر می شود. آگاهی یافتن اعراب از بسیاری از مسائل و شکل گیری جنبش های ناسیونالیستی در جهان عرب نیز در این مقطع به وقوع پیوست. آمریکا این جنبش ها را به کمونیسم مرتبط می دانست.

آیزنهاور در این وضعیت دکترین خود را مطرح کرد. امریکایی ها پیمان بغداد را گسترش دادند. ملی شدن کانال سوئز، نزدیک بودن کشورهای عربی با شوروی نیز از دیگر عوامل طرح دکترین آیزنهاور به شمار می رود.

تقریر دکترین آیزنهاور:

آیزنهاور به دنبال کسب اجازه ی همکاری های نظامی و اقتصادی به ملت های خاورمیانه ای که برای استقلال خودشان تلاش می کنند از کنگره ی آمریکا بود. هم چنین مجوز اقدام نظامی در مواقع لزوم را از کنگره درخواست نمود.

اصول دکترین آیزنهاور

- × مقابله ی همه جانبه با شوروی
- × نفوذ شوروی را از خاک خود شوروی باید شروع کرد.
- × بسط نفوذ و سلطه ی آمریکا در کشورهای مجاور شوروی
- × استفاده از تبلیغ خطر کمونیست ها

جمع بندی: حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه از طریق حمایت های نظامی و اقتصادی در دکترین آیزنهاور اهمیت زیادی دارد.

موارد اجرای دکترین آیزنهاور:

- کمک به اخراج اعضای کمونیست کابینه ی شاه حسین (عبدالله اول) در اردن.
- استقرار ناوگان آمریکا در مدیترانه بعد از آن که سوری ها از شوروی خرید تسلیحاتی کرد.
- اعزام ۱۵ هزار نیرو به لبنان در حمایت از شمعون در پی کودتای بغداد.
- جنگ ویتنام
- کمک به شورشیان گواتمالا
- کودتا علیه دکتر مصدق

اقدامات آیزنهاور، تهدید به مقابله ی اتمی علیه شوروی را تقویت کرد. چنین تهدیدی تنها در این زمان و علیه شوروی مطرح شده است.

ایران در زمان آیزنهاور:

سیاست نگاه نو، به تقویت کشورهای پیرامونی شوروی پرداخت که یکی از این کشورها، ایران بود. ایران در منطقه می توانست پایگاه مقابله و خط مقدم حمله به شوروی محسوب شود.

منابع عظیم نفتی ایران باعث می شد کشورهای غربی متحد آمریکا از نفت ایران استفاده کنند و این موضوع، تأمین امنیت ایران را مهم می کرد.

آمریکایی ها نخست برای شکستن تسلط انگلستان بر نفت ایران، از مصدق حمایت کردند اما زمانی که انگلستان، سهم آمریکا را پرداخت کرد، پشت مصدق را خالی کردند و زمینه ی کودتا را فراهم کردند.

آیزنهاور در ۱۹۵۹ به ایران سفر کرد و در جلسه ی مشترک مجلس و مجلس سنا شرکت کرد و سپس تقویت پیمان نظامی سنتو را مطرح کرد. حمایت های نظامی و اعزام مستشاران در دستور کار قرار گرفت. تشکیل ساواک و تربیت نیروهای آن در همین زمان صورت گرفت.

نقد دکتین آیزنهاور: منتقدین بر این اعتقادند که در مبارزه با کمونیسم و مقابله با شوروی زیاده روی صورت گرفته است.

سی و پنجمین رئیس جمهور آمریکا: جان اف. کندی^{۸۱} (۱۹۶۱-۱۹۶۳)؛ از حزب دموکرات

از محبوب ترین رؤسای جمهور آمریکاست. ۴۳ ساله بود که به ریاست جمهوری رسید. در جنگ جهانی دوم حضور داشت. کاتولیک بود. دستیار پدرش که سفیر آمریکا در لندن بود بود. از جنبش مک کارتیسم به شدت حمایت کرد. در انتخابات ریچارد نیکسون را شکست داد.

علل ترور کندی مبهم است: بعضی معتقدند مافیا این کار را کرده و برخی دیگر اسرائیلی ها و صهیونیست ها را عامل ترور می دانند.

مهم ترین انتقادات او به آیزنهاور:

دربرابر شوروی ها تساهل به خرج داده

John Fitzgerald Kennedy ۸۱

اجازه داده شده موشک های بالستیک علیه آمریکا در مناطق مختلف دنیا نصب شود.

کوبا ...

وزیر خارجه: «راسک»^{۸۲} بود. به شدت ضد کمونیسم بود.

مهم ترین سیاست ها در سیاست خارجی: مبارزه با شوروی

محبوبیت شخصی او در انتخابات خیلی مؤثر بود.

برنامه ها و سیاست ها

در حوزه نظامی: بودجه را از ۴۳ میلیون دلار به ۵۶ میلیون دلار افزایش داد؛ نیروهای نظامی را بیشتر کردند^{۸۳}؛ در سی کشور پایگاه نظامی داشتند؛ در ۷۲ کشور آموزش نظامی علیه شوروی داشتند.

تغییر جهت به پاسخ انعطاف پذیر^{۸۴}: مورد به مورد به مقتضای شرایط پاسخ می دهیم. آیزنهاور پاسخ گسترده را مطرح می کرد: سخت ترین پاسخ ممکن در برابر هرگونه اقدام بزرگ یا کوچک.

برنامه ای تحت عنوان «اتحاد برای پیشرفت»^{۸۵} ارائه داد... برنامه ای برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی در جهت گسترش دموکراسی، ... در کشورهای جهان سوم

محورهای این برنامه: اصلاحات ارضی؛ مبارزه با بی سوادی؛ ایجاد سپاه سبز؛ ارائه ی خدمت به روستائیان.

مهم ترین تحولات استراتژیک دوران کندی:

- حمله به خلیج خوک ها در مجاورت کوبا: در ۱۹۵۹ کاسترو علیه دولت مستقر حامی آمریکا کودتا کرد. آمریکا هم اقدام به حمله ی نظامی کرد. البته اول گرایش سوسیالیستی نداشتند. در حین جنگ به آن سمت کشیده شد. آمریکا تلاش کرد از تبعیدی های کوبا که فرار کرده بودند و در فلوریدای آمریکا حضور داشتند، استفاده کند و آن ها را آموزش دادند و تجهیز کردند و به سوی خلیج خوک ها فرستادند. آمریکا در این نبرد، شکست

۸۲. Rusk

۸۳ در ۱۹۶۳ بالغ بر یک میلیون و سیصد هزار نیرو.

۸۴. Flexible Response

۸۵. Alliance for programs

مفتضحانه ای خوردند. چون علیه دولت مستقر بر خلاف قوانین بین المللی عمل کردند. این شرایط، باعث ۱. کاهش محبوبیت کندی ۲. نقض منشور سازمان ملل و ۳. تبدیل شدن کاسترو به یک قهرمان ملی شد. بدین ترتیب چون کوبایی ها توانستند مقابل آمریکا بایستند، به حمایت از کوبایی ها برخاستند. کوبا در ۹۰ مایلی آمریکا قرار دارد و این موضوع برای شوروی و جهت ضربه زدن به آمریکا اهمیت یافت.

■ ماجرای دیوار برلین: خورشچف و کندی ۱۹۶۱ دیداری درمورد برلین داشتند تا تکلیف را مشخص کنند. دیدار سردی بود. خورشچف به کندی از موضع برتر نگاه می کرد و او را تحقیر می کرد. خورشچف خواستار تعیین تکلیف بود. شوروی اعلام کرد که معاهده ای را با آلمان شرقی امضا خواهد کرد. دنبال این بودند که برلین شرقی را هم در اختیار بگیرند و ادغام کنند. ولی آمریکایی ها حاضر به این کار نبودند و می خواستند پایگاهی در آلمان غربی داشته باشند. ۴۵۰ هزار نیرو در آن زمان از آمریکا در اروپا بودند. یک سوم کل نیروهای ناتو را تامین می کردند. در ۱۹۶۱ راه های مواصلاتی برلین غربی را کاملاً مسدود کردند. بالاخره روس ها شروع کردند به دیوار کشی در برلین. و این نمادی شد برای جدایی غرب و شرق. وقتی دیوار کشیده شد، خیال آمریکایی ها راحت شد که دیگر اتفاقی نخواهد افتاد. البته از لحاظ پرستیژی برای آمریکا خوب نبود چون ابتکار عمل توسط روسیه بود. کندی منفعلانه دیوار برلین را پذیرفت.

■ افزایش تعهدات آمریکا در ویتنام: ویتنام به طور سنتی مستعمره فرانسه بود. بعد از جنگ جهانی دوم وقتی فرانسه خواست از ویتنام برود، از آمریکا درخواست کردند که در آن جا حضور داشته باشد. اول آمریکایی ها زیاد استقبال نکردند ولی بعداً نگرانی از کمونیستی شدن ویتنام تصمیم به حضور گرفتند. آمریکا مشاوران نظامی خود را ارسال کردند. ۱۷۰۰۰ مستشار فرستادند. آن چه آمریکایی ها تصور می کردند این بود که اگر ویتنام کمونیستی شود، کل آسیای شرقی کمونیست می شوند. لذا آمریکا حضور نظامی خود را در ویتنام تقویت کرد.

■ بحران موشکی کوبا: بعد از ماجرای خلیج خوک ها، رابطه ی کوبا و آمریکا تیره شد.

اقدامات آمریکا: تحریم کوبا، آموزش مخالفان کوبا، اجرای طرح های مختلف ترور کاسترو، ...

آمریکا یک قدم از شوروی جلوتر بود. اولاً در ترکیه پایگاه موشکی داشت؛ تعداد کلاهک های اتمی آمریکا ۲۰۰۰ و شوروی ۳۰۰ بود. موشک های قاره پیمای آمریکا هم بیشتر بود.

چون برد و توان موشکی روس ها کم تر بود، لذا تصمیم گرفتند، در نزدیک ترین محل ممکن (کوبا) موشک های خود را مستقر کنند. کندی شورایی را برای بررسی موضوع ایجاد کرد. این موضوع پرستیژ آمریکا را زیر سؤال می برد. برخی راه

حل های دیپلماتیک را پیشنهاد دادند: برداشتن پایگاه از ترکیه در برابر برداشتن پایگاه از کوبا. برخی اقدام نظامی را پیشنهاد دادند: زدن کوبا.

در نهایت: محاصره ی کوبا. در صورتی که روس ها مقاومت کردند، راه های دیگر را به کار خواهند گرفت. بعد از تنش هایی، روسیه پیشنهاد داد...

کندی اعلام پیروزی می کرد...

نظریه ها در مورد پیروز جنگ، متفاوت است. تنها نکته ی مثبتی که در مورد کندی مطرح می کنند این است که جلوی یک جنگ را گرفته است.

حل بحران موشکی کوبا ناشی از ۳ مسئله بود:

۱. معامله ی عمومی^{۸۶}: آمریکا علناً و در رسانه ها به شوروی گفت که در صورتی که تجهیزات موشکی تان را از کوبا جمع آوری کنید، ما هم...
۲. اولتیماتوم (ضرب الاجل) خصوصی^{۸۷}: از طریق احضار سفیر شوروی در آمریکا، اعلام کردند که اگر ظرف ۲۴ ساعت خبری از برچیدن موشک ها نشنویم، خودمان رأساً برای این کار اقدام می کنیم.
۳. توافق سری^{۸۸}: آمریکا اعلام کرد اگر موشک ها را بردارید ما هم ظرف شش ماه موشک ها را از ایتالیا و ترکیه برمی داریم.

آثار بحران موشکی:

- ۱- هر دو طرف پیروزی در مسئله ی بحران موشکی کوبا را به نفع خود تفسیر کردند.
- ۲- خط قرمز تلفن^{۸۹} بین دو ابرقدرت ایجاد شد. برای اطلاع دادن از وقایع غیر عمدی جهت جلوگیری از تقابل بازیگر رو به رو.
- ۳- تنش زدایی و مذاکره: طرفین تصمیم گرفتند رویکرد متنازعانه را کاهش دهند.
- ۴- طرفین معاهده ی منع آزمایشات هسته ای در فضای ماورای جو را امضا کردند.

۸۶. Public Deal

۸۷. Private ultimatum

۸۸. Secret Deal

۸۹. Hot Line

جمع بندی دوران کندی:

- کندی در صدد بود اهداف آمریکا را در حوزه ی سیاست خارجی از طریق واقع بینی گسترده حل و فصل کند.
- در سیاست خارجی آمریکا تحرک ایجاد نمود. باید تخصص های آکادمیک در طراحی های استراتژیک ورود پیدا می کرد. همزمان با انقلاب علمی و فناوری رخ داد.
- کندی که در ابتدا در قبال روس ها نرمش به خرج داده بود (دیوار برلین)، در بحث بحران موشکی، اعتماد به نفس خود را به دست آورده بود.
- دکترین نظامی کندی پاسخ انعطاف پذیر حملات گزینشی و جایگزین تلافی گسترده شد. تقویت سلاح های متعارف و بازسازی ارتش از جمله اقدامات وی در این زمینه بود.
- او می دانست شوروی در مورد کشورها و مسائل حاشیه ای از سلاح های اتمی استفاده نمی کند و لذا به توسعه ی روابط با کشورهای جهان سومی مانند ایران پرداخت.
- کندی تلاش کرد در هر مورد از مسائل سیاست خارجی به تناسب آن عمل کند. طراحی اقدام متناسب با نوع مسئله متفاوت بود. برای بازسازی جهان سوم اصلاحات تدریجی را در دستور کار قرار داد نه اصلاحات رادیکال و...
- مجموعه اقدامات کندی در دوره ی رفتارگرایی و تجربه گرایی رخ داد.
- در مجموع سیاست سد نفوذ و مهار در این دوره ادامه پیدا کرد.

سی و ششمین رئیس جمهور آمریکا: لیندن جانسون^{۹۰} (۱۹۶۳ - ۱۹۶۹)؛ از حزب دموکرات

پس از ترور کندی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳، لیندن جانسون^{۹۱}، معاون کندی، رئیس جمهور شد. و دوره ی بعد هم رئیس جمهور شد.

به لحاظ شخصیتی قدرت طلب، خشن، طمع کار، خودخواه،... . دانش سیاسی بالایی دارد. لفاظی های تند دارد. کل دوره ی ریاست جمهوری ۵ سال و دو ماه.

مسائل مهم در دوره ی جانسون:

◆ آمریکای لاتین: تأکید بر حفظ ثبات در آمریکای لاتین برخلاف کندی که بر اصلاحات در آمریکای لاتین اصرار داشت. تأکید بر منافع اقتصادی امنیتی آمریکای لاتین داشت. پرو را تحریم کرد. حمایت از رئیس جمهور چپ گرای برزیل، مذاکرات برای حل مسئله ی کانال پاناما، در دومینیکن برای سرکوب کمونیست ها اقدام کرد و این اقدام خیلی شدید بود. این باعث شد وجهه ی آمریکا در آمریکای لاتین تخریب شود.

۹۰. John Fitzgerald Kennedy

۹۱. Lyndon Johnson

◆ طرح اتحاد برای پیشرفت که در دوره ی کندی ارائه شده بود، در دوره ی جانسون نیز ادامه یافت؛ برای حذف موانع تجاری،...

◆ جانسون به نسبت کندی به اصلاحات توجه زیادی نداشت و از دیکتاتورها حمایت می کرد.

◆ سیاست ها در قبال شوروی: معتقد بود باید روابط کشورها بهبود یابد. با کمونیسم در آسیا و آمریکای لاتین باید جنگید ولی در اروپا باید تجارت کرد. در شوروی تغییر حاکمیت صورت گرفت (برژنف به جای خورشچف) و برخی از روابط دوجانبه بهبود یافت. برخی موانع تجاری بین دو کشور حذف گردید. معاهده ی ان. پی. تی. بین آمریکا و شوروی امضا شد. برژنف معتقد بود اگر کشورهای اروپای شرقی از حمایت شوروی دست بردارند و از کمپ شوروی خارج شوند، شوروی حق حمله خواهد داشت؛ چرا که واگرایی هایی در اروپا رخ داده بود.

◆ مسئله ی اعراب و فلسطین: جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ رخ داد. بلندی های جولان، قدس شرقی، نوار غزه، کرانه ی باختری توسط صهیونیست ها به تصرف درآمد. اولین تماس خط قرمز میان روسیه و آمریکا برای حل و فصل مسئله برقرار شد. شوروی اعلام کرد: اگر مداخله نکنید ما هم مداخله نمی کنیم. آمریکا قبول کرد. اسرائیلی ها علی رغم پیروزی گسترده، قصد پیشروی داشت؛ در نتیجه شوروی ها اخطار تندی به آمریکا کردند. در مقابل، آمریکا هم ناوگان ششم دریایی خود را در دریای مدیترانه مستقر کرد. در نهایت اسرائیلی ها پذیرفتند. این جنگ موجب تخریب وجهه ی آمریکا در منطقه شد؛ چون پیروزی اسرائیل را از چشم آمریکا می دیدند. اعراب روابط خود را با آمریکا قطع کردند و صادرات نفت خود را به اسرائیل تحریم کردند. این امر باعث شکل گیری شوک نفتی در این مقطع شد. اموال آمریکا را مصادره کردند و به سمت شوروی بیش تر متمایل شدند. در نوامبر ۱۹۶۷ قطعنامه ی سازمان ملل صادر شد. این قطعنامه چند بند دارد:

- عقب نشینی اسرائیل از سرزمین های اشغالی.
- اعراب اسرائیل را به رسمیت بشناسند و با مالکیت اسرائیل در مناطق قبل از جنگ موافقت کنند.
- حل مسئله ی آوارگان.

◆ جنگ ویتنام: در زمان جانسون. دهه ی ۶۰ به لحاظ جمعیتی برای آمریکایی ها خاص است. جوان هایی با رویکرد و فرهنگ جدیدی بعد از جنگ زندگی می کنند. به نوعی جامعه پذیری جدیدی شکل گرفته است. در این دوره جنبش های دانشجویی شکل می گیرد و اعتراض هایی از سوی دانشجویان درخصوص جنگ ویتنام صورت گرفت و برخی به سمت آن می روند و برخی دیگر سراغ لابیگری (موسیقی، فشن و...) می روند.

جانسون دو راه پیش رو داشت:

(۱) فرمول عدم مداخله: این فرمول به معنای شکست آمریکا در برابر کمونیسم بود.

(۲) تشدید مبارزه: ادامه به منزله ی کسری بودجه و مشکلاتی بود که دولت آمریکا با آن مواجه بود.

جانسون به دنبال راه میانه ای بود. به بعضی ناوشکن های آمریکایی در خلیج ویتنام حمله شد و غرق شدند. درخواست بودجه از کنگره برای ارسال نیروی بیش تر و پذیرفتن کنگره. جانسون معتقد بود اگر ۳ ماه با استعداد کامل در ویتنام حضور داشته باشد، جنگ را خاتمه می دهد. ظرف یک سال ونیم مجموع بمب هایی که آمریکا در ویتنام استفاده کردند از ...

در ۱۹۶۸، آمریکایی ها هجده هواپیمای خود را از دست دادند. افکار عمومی مخالف جنگ بودند. ۵۰۰ هزار نفر تا ۱۹۶۹ اعزام کردند. آمریکایی ها با محیط و جغرافیای ویتنام آشنا نبودند. ۸ میلیون تن بمب استفاده کردند. استفاده از سموم مختلف برای خشکاندن نیزارها.

مهم ترین ادعاهای جنگ طلبان برای ادامه جنگ ویتنام:

- اگر آمریکا پیروز نشود، متحدین آمریکا اعتماد خود را از دست خواهند داد.
- جنگ های آزادی طلبانه یا کمونیستی دیگری در جاهای دیگر رخ خواهد داد.
- پایان جنگ موجب جری تر شدن شوروی ها می شد.
- اگر ویتنام سقوط کند، کشورهای دیگر هم در دام کمونیسم می افتند.
- شکست زمینه ی از دست دادن تسلط آمریکا در اقیانوس آرام خواهد شد.

نظر مخالفان:

- ویتنام به لحاظ جمعیتی دو تا کشور نیست که بخواهیم از هم جدا کنیم. ملت ویتنام را نمی توان به شمالی و جنوبی تقسیم کرد.
- به لحاظ عددی، نهایتاً ده درصد از ویتنامی ها کمونیست هستند لذا نباید به اسم مبارزه با کمونیسم وارد شد. کمونیسم مسئله ی اصلی در آن جا نیست.
- آمریکایی ها عملاً دارند با مردم بومی ویتنام می جنگند نه با کمونیست های شوروی.
- شمالی ها دنبال رویکردهای ملی گرایانه هستند نه کمونیسم. آن ها با عقاید ملی گرایانه می جنگند.
- تحمیل هزینه های فراوان.
- جنگ باعث شده حیثیت و پرستیژ آمریکا به شدت تخریب شود.

ایده ی آمریکایی ها این بود که از موضع قدرت مذاکره کنند.

در ۱۹۶۷ روز عید تِت، شمالی ها از فرصت جشن استفاده کردند و چهار هزار آمریکایی را کشتند و این شوک بزرگی به آمریکا بود. در مقابل پنج هزار نفر از ویتنام کشته شدند. این موضوع عملاً نشان می داد آمریکا پیروز نخواهد شد. ۷۸ درصد از مردم آمریکا مخالف جنگ بودند.

در ۱۹۶۸ همزمان با جنگ وارد مذاکره شدند. حملات خود را افزایش دادند. مسئله ی ویتنام در زمان جانسون حل نشد و در مبارزات انتخاباتی به موضوع اصلی تبدیل شده بود.

گاهی دموکرات ها جنگ راه انداخته اند مثل جانسون و یک جمهوری خواه به جنگ خاتمه داده است مثل نیکسون.

سی و هفتمین رئیس جمهور آمریکا: ریچارد نیکسون^{۹۲} (۱۹۶۸-۱۹۷۴)؛ از حزب جمهوری خواه

مرموز، پنهانی دارو مصرف می کرده، در جنگ جهانی دوم حضور داشته است^{۹۳}. در دهه ی ۱۹۴۰ به مجلس نمایندگان راه یافت و پس از آن وارد سنا شد. در ۱۹۵۲ معاون آیزنهاور شد. در ۱۹۶۰ انتخابات را به کندی باخت. دوره ی ریاست جمهوری وی به دلیل استعفا پایان یافت. تنها رئیس جمهوری است که با استعفا کنار رفته است.

ویلیام راجرز وزیر امور خارجه ی وی بود ولی زیاد به کار گرفته نمی شد و در نهایت کسینجر جایگزین او شد. چون وزیر امور خارجه ی او شخص مهمی مثل کسینجر بود و دکتترین ارائه داد، مهم است. کسینجر متولد آلمان است و به عنوان یهودی مهاجر به ایالات متحده رفت.

تجربه ی کسینجر و نیکسون در سیاست خارجی زیاد بود؛ به همین دلیل تحولات زمان او زیاد بود و به عنوان رئیس جمهوری که در سیاست خارجی شناخته می شود.

تحولات زمان او:

- × تنش زدایی با چین و شوروی
- × کاهش تعداد پایگاه های نظامی و سربازان از ۳,۵ به ۲,۵ میلیون نفر در دنیا
- × افزایش فروش تسلیحات نظامی در دهه ۱۹۷۰
- × اوج جنگ ویتنام و به پایان رساندن جنگ
- × کاهش ارزش دلار آمریکا و افزایش بدهی های آمریکا
- × تلاش برای نزدیک شدن به ژاپن، و ترغیب ژاپن به سرمایه گذاری در آمریکا
- × فشار بر اوپک برای کاهش قیمت نفت و خروج از بحران نفتی.

^{۹۲} Richard Milhous Nixon

^{۹۳} در آمریکا حضور در جنگ اهمیت زیادی دارد.

تنش زدایی با چین

پیشینه ی روابط آمریکا و چین: انقلاب مائو در ۱۹۴۹ روابط این دو را تیره و تار کرد. آمریکایی ها به ظهور چین قدرتمند در آسیا امیدوار بودند و سیاست های درهای باز را درباره ی چین پیشنهاد می دادند.

آمریکایی ها در بین مردم چین نیز، وجهه ی خوبی داشتند. چون آمریکا در سطوح عالی سیاست چین نمی توانست ورود کند، از طریق کمک های بهداشتی و درمانی و آموزشی نفوذ کردند.

اما این روابط به خوبی ادامه نیافت و انقلاب مائو و رویکردهای ضد کاپیتالیستی مانع آن شد. مائو دستورات ضد آمریکایی صادر کرد. سر کنسول آمریکایی ها را یک سال زندانی کردند. به کره ی شمالی کمک کردند.

تا بیست سال یعنی حدود دهه ۱۹۷۰، روابط آمریکا و چین تیره شد و به حداقل رسید. آمریکایی ها از چین تایپه (تایوان) حمایت می کردند.

روابط کم کم تغییر پیدا کرد و آمریکایی ها به این نتیجه رسیدند که عدم رابطه با چین، مضرات بیش تری نسبت به وجود رابطه دارد. ایده ی آمریکایی ها این بود که اگر به چین نزدیک بشوند، می توانند علیه شوروی اقدام نمایند. لذا به سمت اصلاح روابط رفتند.

ابتدا گفتند چین باید محدود بشود ولی نه به اندازه ای که منزوی بشود.

نیکسون بر اساس احساسات و رویکرد ضد کمونیستی و ضد چینی که داشت، مشهور بود. اما وقتی به قدرت رسید، تنش زدایی به وجه غالب تبدیل شد. دلیل آن زمینگیر شدن آمریکا در ویتنام بود.

مهم ترین دلایلی که به تنش زدایی روابط با چین کمک کرد:

توسعه طلبی شوروی در چین

حزب کمونیت شوروی در امور داخلی چین دخالت می کرد.

شوروی در مقاطعی، به تایوان و . کمک می کردند.

شوروی ها در نهایت به دنبال تضعیف چین بودند.

حمایت مائوئیست ها از انقلاب های نقاط دیگر دنیا

شوروی مائو را انحرافی در کمونیسم می دانستند.

در ۱۹۶۸ حمله شوروی به چکاسلاواکی را چینی ها محکوم کردند.

درگیری های مرزی بین چین و شوروی در سال ۱۹۶۹ و نیروهای روس چهار برابر شد.

اقدامات آمریکا:

افزایش تجارت با چین و هضم اقتصاد چینی در اقتصاد بین المللی

تلاش برای ... از طریق چین

سفرهای دوجانبه را آسان کردند.

دیپلماسی ورزشی راه انداختند.

سفرهای محرمانه ی کسینجر به چین

علاقه مندی برخی مسئولین چینی به ارتباط با آمریکا از جمله وزیر امور خارجه ی چین

در نهایت و در سال ۱۹۷۱ نیکسون در کنگره اعلام کرد که باید روابط را با چین آغاز کرد و باید جایگاه چین را در سازمان ملل به رسمیت بشناسیم. آمریکایی ها مصالحه کردند و گفتند ما به چین واحد احترام می گذاریم. چون در آن زمان این ایده مطرح بود که چین به دو کشور تقسیم شود. دیپلماسی سری شکل گرفت. در ۱۹۷۱ از حضور چین در شورای امنیت حمایت کردند و در بیانیه ای اعلام کردند تایوان هم در شورای امنیت باشد. اما پیگیری نکردند. در ۱۹۷۲ نیکسون سفری به چین و ملاقاتی با مائو داشت. بیانیه ی مشترکی امضا کردند که اعلام مخالفت با سلطه طلبی شوروی در چین. آمریکایی ها پذیرفتند که تایوان جزئی از خاک چین است. تا ۱۹۷۹ عادی سازی روابط ادامه یافت. نگرانی چینی ها را درباره ی حمله ی شوروی به چین از بین بردند.

جمع بندی: در روابط دوجانبه، فشارهای داخلی و بین المللی عامل بود. برای چینی ها:

مذاکرات طولانی شکل گرفت و طرفین پذیرفتند هزینه بدهند.

نخبگان دو کشور باعث این رابطه شد.

۱۰ سال طول کشید تا بازگشایی سفارت (۱۹۷۹)

در این سال ها نوعی رابطه ی رقیق بود.

رقابت و همکاری کلیدواژه ی روابط چین و آمریکا تا پایان جنگ سرد بود.

کاهش تنش ها بین آمریکا و شوروی:

وجود نوعی همبستگی بین آمریکا و شوروی باعث شد سیاست (linkage) را در پیش بگیرند. طبق این سیاست اگر دو ابرقدرت اقدامی انجام می دادند، یا امتیازی می دادند، انتظار ما به ازای آن را از طرف مقابل داشتند. از دوران نیکسون

گفتند ما یک سری اقدامات را در جهت کاهش تنش انجام دهیم ولی انتظار مابه ازای آن را از طرف مقابل نداشته باشیم. کسینجر معتقد بود رقابت آمریکا و شوروی ایدئولوژیک نیست بلکه استراتژیک است. لذا مصالحه طبق این دید راحت تر می شود. به همین منظور کسینجر معتقد بود که شوروی را وارد بازی خود کنند و سهم دلخواه خود را به او بدهند و رفتار او را از این طریق مهار کنند. آمریکایی ها به لحاظ کیفیت سلاح های هسته ای و دقت و... برتری داشتند اما روس ها از نظر کمیت بالاتر بودند. آمریکایی ها گفتند به جای تصاعدی سلاح ساختن بیایم یک حد برای آن تعیین کنیم و بعد آن را کاهش دهیم. لذا طرفین به این سمت رفتند که باید در حوزه کاهش تسلیحات اقدام کنند. لذا معاهده سال ۱ بین دو طرف امضا شد که در سال ۱۹۷۲ که متضمن کاهش سلاح های استراتژیک بود و نیکسون هم به مسکو رفت. معاهده های دیگری هم بسته شد در مورد کاهش تنش های دریایی و همکاری های زیست محیطی و... در ۱۹۷۳ برژنف به واشنگتن رفت. منتقدانی این اقدامات داشت که می گفتند آمریکا هم پیمانان خود را رها کرده است. اروپایی ها شاکمی بودند که آمریکایی ها ما را فروخته اند و دیگر حمایت لازم را از ما نمی کنند. از جمله این که اروپایی ها دفاع مستقل نداشتند. آن ها هم چنین از دفاع همه جانبه از آمریکا از اسرائیل انتقاد می کردند.

جنگ ویتنام:

ویتنام کشوری سی میلیون نفری بود و کشوری بزرگ تر از ایتالیا و به اندازه ی آلمان بود اما نه متمرکز. نیکسون از حامیان جنگ ویتنام بود و معتقد بود که نباید در این زمینه کم گذاشت. نیکسون وقتی قدرت را در دست گرفت متقاعد شد که این جنگ پیروزی نظامی در بر ندارد لذا برای پایان جنگ برنامه ریزی کرد. اولین برنامه این بود که جنگ تمام شود و ثانیاً پرستیژ آمریکا حفظ شود. لذا آن ها سیاست مذاکراتی را به طور جدی دنبال کردند. سیاست عمده ی نیکسون این بود که جنگ در ویتنام باید تمام شود و اگر قرار است ادامه یابد، نیروهای آمریکایی باید از آن جا خارج شوند و جنگ به وسیله ی خود ویتنامی ها و جنگ ویتنام جنوبی و شمالی ادامه پیدا کند. در عین حال که آمریکایی ها مذاکره می کردند حملات گسترده را هم دنبال می کردند تا در مذاکرات دست برتر را داشته باشد. دامنه ی جنگ به کامبوج کشیده شد که کنگره قانونی وضع کرد و مداخله آمریکا در لائوس و کامبوج را ممنوع کرد؛ لذا به ضرر نیکسون تمام شد. آمریکا می خواست بین خروج آمریکا و کمونیست شدن ویتنام فاصله بیافتد تا پرستیژ آمریکا حفظ شود و خواستند تعهد کنند که شش ماه پس از رفتن ما حکومت تشکیل دهید که آن ها نپذیرفتند. آمریکایی ها حملات را شدیدتر کردند اما موفق نمی شدند. مذاکره هم ادامه داشت که در سال ۱۹۷۲ توافقی بین آمریکا و ویتنام شمالی امضا شد و مفاد آن این بود که ویتنام شمالی حق دارد در انتخابات آزاد شرکت کند. انتخابات را کمیسیون سه جانبه مرکب از شمالی ها و جنوبی ها و یک کشور بی طرف باید برگزار کند. آمریکایی ها خواستند یک مرز بین ویتنام شمالی و جنوبی تعیین کنند اما موفق نشدند. آزادی اسرای آمریکایی یکی دیگر از شروط بود. تخلیه ی کامل آمریکایی ها نیز شرط دیگر بود. آمریکایی ها گفتند مدار ۱۷ درجه مرز مشترک دو کشور شمالی و جنوبی باشد که ویتنامی ها نپذیرفتند. در نهایت در ۱۹۷۳ طرفین در پاریس معاهده ای امضا کردند که باعث پایان جنگ شد.

مهمترین توافقات: آمریکایی ها از تقسیم بین دو کشور دست برداشتند. شمالی ها در آن توافق بخش عمده ای را بر عهده گرفتند که در عمل تمام آن را گرفتند. تمام نظامیان و مشاوران و... آمریکایی باید از ویتنام جنوبی خارج شوند. اسرای

آمریکایی باید آزاد شوند. ویتنامی‌ها پذیرفتند که بین تشکیل حکومت کمونیستی و خروج آمریکایی‌ها فاصله بیاندازند که عملاً محقق نشد. آمریکایی‌ها در ۱۹۷۳ از ویتنام خارج شدند و آمریکا با ۳۰۰ هزار زخمی و ۵۰ هزار کشته و هزینه‌های زیاد و کشته شدن بیش از دو میلیون ویتنامی از ویتنام خارج شد.

دکترین نیکسون

این دکترین در ۲۵ ژوئای ۱۹۶۹ در گوام توسط نیکسون مطرح شد. او اعلام کرد که رویکرد آمریکا از انجام تعهدات مستقیم به سمت کمک و پشتیبانی از کشورهای دوست و متحد تغییر خواهد کرد. او صراحتاً اعلام کرد که زمان کمک به متحدان آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به پایان رسیده است. او اعلام کرد که دیگر به اروپایی‌ها به صورت سابق کمک‌های مستقیم نخواهیم داشت و آن‌ها خود باید به امور خود برسند ولی حمایت همچنان باقی خواهد بود. یکی از مهم‌ترین دلایل اتخاذ این دکترین آن است که حضور مستقیم آمریکایی‌ها در نقاط مختلف دنیا اثرات منفی در پی داشته است. حضور مستقیم آمریکایی‌ها در صحنه‌های مختلف باعث شده بود که انگیزه‌ی متحدان آمریکا برای مداخله کاهش یافته بود و متحدان به جای انجام امور خود از آمریکا کمک می‌خواستند که هزینه‌های آمریکا را افزایش می‌داد. خشم و نفرت آمریکایی‌ها در افکار عمومی افزایش یافته بود. هنگامی که آمریکایی‌ها وارد کار می‌شدند یک جبهه‌ی مستقل در برابرشان می‌ایستادند. مثلاً ورود آمریکا به ویتنام باعث مقابله کردن چین و روسیه و... بود. هزینه‌های آمریکایی‌ها زیاد بود و این هزینه معمولاً بر نمی‌گشت. لذا آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند که تعهدات مستقیم خود را کاهش دهند و تعهدات خود را بر دوش متحدان خود بگذارند. فرانسوی‌ها رسماً می‌خواستند از ناتو خارج شوند که باعث می‌شد هزینه‌ی آمریکایی‌ها زیاد شود. منتقدین می‌گفتند که تو رسماً پشت متحدان خود را خالی می‌کنی که نیکسون در پاسخ گفت که آمریکا به تمام تعهدات خود را در قبال متحدان خود عمل می‌کند اما قرار نیست نیروی مستقیم بیاورد. آمریکا اعلام کرد که چتر حمایتی سلاح اتمی خود را بر سر متحدان خود افکند و گفت اگر آزادی متحدانش به خطر بیافتد از سلاح اتمی نیز استفاده خواهد کرد. نیکسون اعلام کرد که خودش را به تعهدات پایبند می‌داند مشروط به این که این کشورها مسئولیت دفاع از خود را نیز بپذیرند. این دکترین مصادیقی نیز داشت که نمونه‌ی بارز آن در جنگ ویتنام بود. تلاش کرد جنگ را به خود ویتنامی‌ها بسپارد لذا نیروهای خود را خارج کرد که خیلی زودتر از زمان تعهد شده خارج کرد. بخشی از این دکترین در تنش‌زدایی بین روسیه و آمریکا مشاهده می‌شود. یکی دیگر از مهم‌ترین مصادیق آن در خلیج فارس بود که تحت عنوان سیاست دو ستونی^{۹۴} که دو متعهد آمریکا یعنی ایران و عربستان باید از طریق توانمندی‌های نظامی که آمریکایی‌ها در اختیارشان قرار می‌دهند از منافع آمریکا در منطقه حمایت کنند که این سیستم تا زمان انقلاب اسلامی کاملاً جواب می‌داد. بعد از روی کار آمدن انقلاب، آمریکایی‌ها رفتند به سراغ اعراب.

نیکسون چهار سیاست را در خلیج فارس دنبال کرد یکی این که به دو کشور عربستان و ایران نزدیک شد و دیگر این که حضور نظامی خود را کاهش داد. سوم این که به این کشورها کمک کرد تا در جهت توسعه حرکت کنند. نیکسون سعی کرد نگاه واقع‌گرایانه به مسائل داشته باشد و حضور خود را نیز کاهش بدهد که به نفع آمریکایی‌ها شد.

برخی هم منتقد سیاست های نیکسون هستند؛ مخصوصاً این که حرف شوروی را پیش می کشیدند که این اقدامات باعث شد که فرصت حضور شوروی ها بیش تر شود. برخی هم این انتقاد را مطرح می کردند که این اقدامات باعث شد که حمایت از دیکتاتورها بیش تر شود به خصوص کشورهایی مثل ایران و عربستان.

استعفای نیکسون: چند ماه از دور دوم او نگذشت که ماجرای واترگیت پیش آمد. در مبارزات انتخاباتی در هتل واترگیت که محل تجمع طرفداران دموکرات بود، دستگاه های شنود پیدا شد که بلافاصله این به جمهوری خواهان و رئیس جمهور منتسب شد که ابتدا رئیس جمهور تکذیب کرد و معاون خود را برکنار کرد و دادگاهی تشکیل شد و دادستانی ویژه برایش قرار دادند. خیلی از مقامات دولت نیکسون درگیر در این ماجرا شدند که کار در نهایت رسید به بحث استیضاح رئیس جمهور که قبل از آن استعفا داد. لذا مخالفین و دادستان و... مصالحه کردند که از قدرت کنار روند و جانشین سر کار بیاید و رئیس جمهور تبرئه شود. نیکسون بیانیه ای خواند و خیلی از مردم هم ناراحت بودند؛ زیرا رأی بالایی داشت و مدیریت خوبی داشت ولی از نظر شخصی دارو و مشروبات الکلی مصرف می کرد. فوراً جانشین او شد که فردی ضعیف بود و بعد از این دوره دیگر انتخاب نمی شود. فوراً اگر فردی قوی هم بود نمی توانست در برابر هجمات سنگین ماجرای واترگیت دوام بیاورد. فوراً از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ رئیس جمهور بود که پس از او کارتر رئیس جمهور می شود.

سی و هشتمین رئیس جمهور آمریکا: جerald فورڈ^{۹۵} (۱۹۷۴-۱۹۷۷)؛ از حزب جمهوری خواه

فورڈ پس از استیضاح نیکسون به ریاست جمهوری رسید. میراث نیکسون به او رسید و این میراث خوبی نبود. فورڈ را رئیس جمهور دوره ی انتقالی می دانستند. او نمی توانست رئیس جمهور دوره ی بعد جمهوری خواهان باشد. او کسینجر را تغییر نداد. مشروعیت حزب جمهوری خواه به شدت کاهش یافته بود. او نتوانست بر کنگره که اغلب دموکرات بودند، تسلط یابد. نمی توانست زیاد درگیر شود. در زمان فورڈ، حکومت کامبوج سقوط کرد و کمونیست شدند و این شکستی دیگر در سیاست خارجی آمریکا بود. در این دوره بحث کنترل تسلیحات ادامه یافت. با برژنف در ۱۹۷۴ برای کاهش تسلیحات دیدار کرد. در این دیدار تصمیم گرفتند سقف موشکی داشته باشند. ۲۴۰۰ موشک قاره پیما که از این تعداد ۱۲۰۰ موشک می توانست قابلیت حمل کلاهک هسته ای داشته باشد. توافق کامله الوداد^{۹۶} را با شوروی به امضا رساند اما کنگره با آن مخالفت کرد. در خاورمیانه هم چنان تلاش کرد نوعی تنش زدایی را با روس ها ادامه دهد و از این طریق مانع سلطه ی روس ها بر خاورمیانه شود. امضای موافقت نامه ی هل سینک: ترسیم مرزهای کشورهای اروپای شرقی و غربی. این توافق نامه از نقاط منفی دوره ی ریاست جمهوری فورڈ به شمار می رود.

سیاست نفتی آمریکا در دهه ی ۱۹۷۰:

^{۹۵} Gerald Rudolph "Jerry" Ford

^{۹۶} هر امتیازی که به ثالث می دادند باید به کشور مقابل هم بدهند.

رابطه ی آمریکا با اوپک سه مرحله داشت:

۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳: از افزایش قیمت نفت در اوپک حمایت کردند. دلیل: هزینه ی استخراج نفت در اوپک کم تر بود (حدود یک سوم) و این افزایش قیمت نفت به نفع آمریکا بود. کشورهای تولیدکننده ی نفت اوپک از طریق افزایش قیمت نفت می توانستند تسلیحات بیش تری را از آمریکا خریداری نمایند. خرید کالاهای آمریکایی به جز تسلیحات دلیل سوم بود. در حوزه ی دریای شمال، منابع جدید نفتی کشف شد و آن جا نیاز به امکانات و سرمایه گذاری برای استخراج داشت. دلیل دیگر پول های فروش نفت معمولاً در بانک های آمریکایی سرمایه گذاری می شد و آمریکایی ها از این پول ها در جهت منافع خود استفاده می کردند.

۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶: از افزایش کنترل شده ی قیمت نفت حمایت می کردند. می خواستند انگلیسی ها را از رقابت خارج کنند. ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹: از آن جایی که افزایش قیمت نفت موجب خلل در تولیدات صنعتی اروپا می شد، آمریکایی ها به مخالفت با افزایش قیمت نفت پرداختند. به همین دلیل در میان اعضای اوپک اختلاف افکنی کردند.

سی و نهمین رئیس جمهور آمریکا: جیمز اول کارتر^{۹۷} (۱۹۷۷-۱۹۸۱)؛ از حزب دموکرات

جانشین فورد شد. یک دوره رئیس جمهور شد. سیاست تنش زدایی را مورد انتقاد قرار داد و از ظرف دیگر موافق کاهش هزینه های تسلیحاتی آمریکا بود. قول داد از حقوق بشر حمایت کند. اعلام کرد سیاست خارجی اخلاقی و معنوی خواهدداشت. مهم ترین همکاران: برژینسکی مشاور امنیت ملی او که یک واقع گرای سیاسی است. رویکرد ژئوپولتیک و رئالیستی دارد. معتقد بود تنش زدایی صورت گرفته در دوره ی جمهوری خواهان تصمیمی منفی بوده و آمریکایی ها باید هر زمان که بخواهند با شوروی رقابت کنند. خواستار افزایش نفوذ آمریکا در اروپای شرقی بود. سایروس ونس^{۹۸} شخص مهم دیگر بود که وزیر امور خارجه بود. تفاوت رویکرد با برژینسکی داشت و م یگفت نباید رویکرد آمریکا صرفاً معطوف به شوروی باشد. نمی شود فرمول واحدی در مورد همه ی کشورها داشت. اقدام نظامی نمی تواند لزوماً مشروعیت بخش باشد. طرفدار دیپلماسی بود. لذا دو رویکرد متفاوت در کاخ سفید به وجود آمده بود که درمورد انقلاب ایران هم همین اختلافات وجود داشت. اندرو یانگ نماینده ی آمریکا در سازمان ملل بود. طرفدار حقوق بشر و کشورهای جهان سوم بود. سیاست خارجی کارتر: به دو دوره قابل تقسیم است.

در دو سال اول به جناح کبوتران اخلاق گرا^{۹۹} تعلق داشت. معتقد به حفظ آرامش و صلح و روابط بین المللی از طریق مذاکرات و دیپلماسی بود.

در دو سال دوم به جناح بازها پیوست. سیاست های تهاجمی در این دوره اتخاذ کرد؛ اگرچه اقدامات

James Earl Carter ۹۷

Vance ۹۸

Doves ۹۹

در دو سال اول تلاش کرد شوروی را از طریق مذاکرات رودررو به تعهداتش پایبند نماید. دلیل اخلاق گرایی کارتر: پس از جنگ ویتنام، رویکرد به این سمت رفته بود. صرفه جویی در هزینه های نظامی دلیل دیگر بود. البته این رویکرد آمریکایی ها موجب پیش روی شوروی بود که نمونه ی آن اشغال افغانستان توسط شوروی است.

کارتر رسماً اعلام کرد که حقوق بشر روح سیاست خارجی وی را تشکیل می دهد و بخشی را با همین عنوان در وزارت خارجه تشکیل داد. رسماً از دیکتاتورها انتقاد می کرد و از انواع آزادی ها، منع شکنجه و ... به شدت حمایت میکرد. دستور داد کمک به کشورهای ناقص حقوق بشر قطع شود. حقوق بشر هم هدف بود و هم ابزار: هدف بود چون ارزش برای آمریکایی ها به شمار می رفت و ابزاری بود برای فشار بر شوروی. معتقد بود حکومت های استعماری چون درگیر شورش های داخلی می شوند، منافع آمریکا را به خطر می اندازند منظور از منافع، منافع اقتصادی آمریکا بود. گسترش حقوق بشر هم به تجارت آمریکا کمک می کرد و هم مانعی برای گسترش کمونیسم بود. هر سیاستی که از دیکتاتوری حمایت می کند، منافع آمریکا را به خطر می اندازد. لذا رویکرد دموکراسی کنترل شده را پیش گرفتند. باید حکومت های میانه رو روی کار بیایند. این سیاست ها چهره ی آمریکا را بهبود می بخشید. کارتر تلاش می کرد از آمریکا یک الگو در حقوق بشر بسازد.

روابط آمریکا و چین: روابط تنش زدایی ادامه پیدا کرد و سفارت تأسیس شد. آمریکایی ها نیروهای خود را از تایوان خارج کردند. جهت سیاست آمریکا و چین مهار شوروی بود. در ۱۹۸۰ قرارداد کامله الوداد را با چین امضا کردند و این امتیازی برای چین محسوب می شد. وام به چین دادند. سرمایه گذاری ها را افزایش دادند. وارد مبادلات فرهنگی و توریسم شدند. به مجاهدان افغانی که با شوروی مقابله می کردند کمک می کردند.

کارتر و آمریکای لاتین: سطح مبادلات تجاریدر این دوره: ۶۰ میلیارد دلار. کشورهای آمریای لاتین خواستار کاهش تعرفه ها بودند. تعرفه های بالا و قیمت فروش پایین در تجارت با آمریکا وجود داشت. کارتر قول داد این شرایط بهتر شود. سیاست های کارتر در این دوره موجب می شد مداخلاتی در امریکای لاتین داشته باشند. تلاش کرد روابط با کوبا را پس از ۱۶ سال عادی سازد اما موفق نبود. ممنوعیت سفر به کوبا لغو شد.

کارتر و خاورمیانه: با مسائلی در خاورمیانه رو به رو بود: مسئله ی اسرائیل: چگونه ضمن حمایت از اعراب، از اسرائیل حمایت کند. چه طور به اعراب سلاح بفروشد که به اسرائیل لطمه نخورد. از طرف دیگر چگونه از اسرائیل حمایت کند و شعارهای حقوق بشری خودش را پیش ببرد. کارتر از اسرائیل می خواست بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ داشته باشند. این مسائل ابهاماتی را در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه به وجود آورده بود.

از طریق مصر سعی کرد. با سادات وارد مذاکره شد و کاری کرد که اسرائیل را به رسمیت بشناسد. در کمپ دیوید معاهده ای امضا شد و مصر با تشکیل دولت خودگردان فلسطینی موافقت کرد و اسرائیل صحرای سینا را به مصر بازگرداند. آمریکایی ها توافق کردند که کمک مالی به طرفین داشته باشند. نیروهای سازمان ملل در مرزهای سرزمین های اشغالی

مستقر شوند. اجازه ی عبور کشتی های اسرائیلی از کانال سوئز داده شد. راه برای دیگر کشورهای عربی نیز شد. موافقت نامه ی کمپ دیوید از موفقیت های آمریکا در خاورمیانه به شمار می رود.

سیاست های نظامی کارتر: در زمان انتخابات از هزینه های بالای نظامی انتقاد م یکرد. امضای قرارداد سالت ۲ با برژنف: موشک های دوربرد مجموعاً به ۲۲۵۰ تا کاهش یافت ... سکوهای پرتاب را کاهش دادند. تعداد موشک های کروز را کاهش دادند. پرتاب کننده های موشک های قاره پیما را کاهش دادند. دولت آمریکا علی رغم منع کنگره، قرارداد را اجرا کردند.

روابط کارتر و شوروی: کارتر دنبال کاهش تنش ها با شوروی و آزادسازی ظرفیت ها بود. بدین ترتیب آمریکا فراغ بال پیدا می کرد برای پرداختن به کشورهای جهان سوم.

چند اتفاق: کمونیست ها به ویتنام و کوبا نفوذ کردند و این به پرستیژ آمریکا لطمه می زد. حمله ی شوروی به افغانستان و اشغال آن. کمونیست ها در اتیوپی و آنگولا اقدام کردند. سهم آمریکا در بازار جهانی کاهش پیدا کرد. ذخایر طلای آمریکا کم شد. متحدان اروپایی آمریکا رویه ی مستقلی در پیش گرفته بودند. جمهوری خواهان به کارتر فشار می آوردند که به جای تنش زدایی باید فشار نظامی داشت.

کارتر کم کم متمایل به برژینسکی شده بود. کارتر ابتدا از شوروی به خاطر نقض حقوق بشر انتقاد می کرد و بعداً در حوزه های دیگر هم انتقاد کرد.

کارتر مجبور شد در برابر اقدامات روس ها، اقدامات متقابلی انجام دهد: نیروهای آمریکایی در کره حفظ شدند. فروش تسلیحاتی را کاهش ندادند. جنگ سرد پس از تصرف افغانستان تشدید شد.

دکترین کارتر: در پی حمله ی شوروی به افغانستان، کشف نیروهای روسی در کوبا، انقلاب ایران، کارتر سخنرانی کرد و بعداً به دکترین کارتر معروف شد: هر تلاشی توسط نیروهای خارجی جهت کنترل بر منطقه ی خلیج فارس به عنوان حمله به منافع حیاتی آمریکا تلقی می شود و آمریکا در قبال چنین حمله ای با هر ابزاری از جمله نظامی مقابله خواهد کرد.

حمله ی شوروی به افغانستان و انقلاب اسلامی، منافع آمریکا را در منطقه به خطر انداخت. در نتیجه تصمیم به اقدامات گسترده تر بگیرند. ایجاد نیروهای واکنش سریع اقدامی بود که مطرح شد. دکترین کارتر مبتنی بر این بود که باید حضور مستقیم نظامی آمریکا باید تقویت شود.

برای هماهنگی بیش تر میان اعراب، شورای همکاری خلیج فارس را تاسیس کردند.

در مجموع بر اساس دکترین کارتر:

- بر مسئولیت جهانی آمریکا به عنوان پلیس جهانی جهت حفظ امنیت بین المللی تأکید کردند. نوعی برون گرایی شکل گرفت.
- تلاش خاصی برای بازدارندگی نیروهای شوروی در خلیج فارس و عدم ورود به خلیج فارس در پیش گرفتند.
- امنیت خلیج فارس را به امنیت آمریکا پیوند زدند.
- آمریکا خود را حامی متحدانش در منطقه اعلام می کند و بر این اساس امنیت چهار منطقه اروپای غربی، آسیا، آمریکا و را به هم گره زد.
- تلاش کردند از طریق تقویت نیروهای مسلح کشورهای منطقه و ایجاد ساختار جدید(شورای همکاری خلیج فارس)، بنیان گرایی اسلامی و کمونیسم را مهار کنند.

دکترین کارتر در دوره ی ریگان و بوش پدر پیگیری شد.

چهلمین رئیس جمهور آمریکا: رونالد ریگان^{۱۰۰} (۱۹۸۱-۱۹۸۹): از حزب جمهوری خواه

محبوبیت کارتر بعد از اجرای گروگانگیری در ایران و اشغال افغانستان به ۲۲٪ رسید. تبلیغات جمهوری خواهان علیه کارتر نیز موجب شکست او شد. ریگان به نوعی راست مسیحی است.^{۱۰۱} بوش پسر بسیار شبیه ریگان بوده است. راست گرایی بوش پسر بیشتر از ریگان بوده است.

در ۱۹۶۹ فرماندار کالیفرنیا شد. در مبارزات انتخاباتی بر برتری نظامی آمریکا تأکید کرد. به کشورهای کمونیستی کمک نخواهد کرد. بازگشت شأن آمریکا. تساهل در برابر شوروی باعث پیشرفت شوروی شده است. قول داد تحریم های کوبا را افزایش دهد.

معاون اول: بوش پدر

وزیر امور خارجه: الکساندر هیگ؛ جرج شولتز جایگزین او شد. معتقد بود با کمونیسم باید به شکل نظامی مقابله کرد.

در طی هشت سال، مشاور امنیت ملی را ۶ بار تغییر داد: مک فارلین، کلرک، کارلوچی، کالین پاول...

وزیر دفاع: برگر مخالف کمونیسم و موافق اقدام نظامی

سیاست های نظامی ریگان:

۱۰۰. Ronald Reagan

۱۰۱. چپ گراها بیش تر رویکردهای سوسیالیسم و کمونیسم دارند. دیدگاه های راست افراط گرا، جنگ طلب، مذهبی تر هستند.

شوروی را مرکز شرارت و امپراتوری شیطانی می دانست. به شدت مخالف کمونیسم. به شدت تنش زدایی را با شوروی محکوم می کرد و آن را مانع برتری آمریکا می دانست. از جنگ ویتنام به نیکی یاد می کرد. علاقه ای به کنترل تسلیحات در دوره ی اول نداشت. نیروی دریایی و نیروهای را گسترش کمی و کیفی داد. هزینه های نظامی آمریکا به شدت افزایش پیدا کرد تقریباً دو برابر. درمورد اروپا معتقد بود باید پایگاه های موشکی را حذف کرد براساس سیاست zero option.

تصمیمات ریگان معطوف به سه کانون (کمیته) بود:

کمیته ی سانتافه^{۱۰۲}: معتقد بود ابتکار عمل در برابر شوروی از دست داده و باید در سراسر جهان علیه شوروی اقدام کرد.

کمیته ی خطر^{۱۰۳}: برای بازیابی عظمت از دست رفته باید جنبش های ضد آمریکایی در جهان سوم باید سرکوب شود.

کمیته ی میراث^{۱۰۴}: تأکید کرد بر سیاست های نظامی گری. آمریکا باید در راستای حمایت از تحولات دموکراتیک در کشورهای کمونیست افزایش یابد. کمک های مالی و نظامی به کشورهای دموکراتیک باید افزایش یابد. برای کنترل شوروی مهار کافی نبود بلکه اقدام نظامی لازم است.

طرح دفاع استراتژیک^{۱۰۵} از مهم ترین اقدامات ریگان بود. به جنگ ستارگان هم معروف شد. دفاع ضد موشکی در فضای ماورای جو. در ۱۹۸۳ مطرح شد. باید دفاع موشکی را گسترش داد و قبل از آسیب رساندن موشک های شوروی به آمریکا باید آن را منهدم کرد. شوروی این ایده را بیش تر جدی گرفت و بودجه ی نظامی خود را به شدت افزایش داد و یکی از دلایل فروپاشی شوروی نیز همین امر است. در آمریکا این طرح زیاد جدی گرفته نشد.

تشکیل نیروهای ویژه^{۱۰۶} اقدام دیگر نظامی ریگان بود.

تأسیس نیروهای دلتا: نیروهای کماندویی برای اقدام تروریستی. برای جلوگیری از نفوذ کمونیستها، جلوگیری از صدور انقلاب اسلامی، حفظ امنیت انرژی در خلیج فارس، ...

الگوی جنگ های کم شدت تر^{۱۰۷}: از عملیات های سریع، ابزارهای نفوذ و جاسوسی استفاده می شود.

ریگان و خاورمیانه: حمایت بیش تر از اسرائیل و کمک نظامی به اسرائیل، حمایت از شهرک سازی ها.

در ۱۹۸۱ اسرائیل به پایگاه هسته ای عراق حمله کردند. بلندی های جولان را اشغال کردند. در لبنان مداخله کردند. آمریکایی ها از اقدامات اسرائیلی ها در سازمان ملل دفاع کردند.

۱۰۲. Santafe Commeette

۱۰۳. Danger

۱۰۴. Heritage

۱۰۵. Strategic Defense Initiative (SDI)

۱۰۶. Adhoc operation forces

۱۰۷. Low intensive war

ریگان در مورد حمله ی اسرائیل به لبنان پیشنهاد صلح را مطرح کرد که چند محور داشت: اسرائیل از طرف اعراب به رسمیت شناخته شود. دولت خودگردان شکل بگیرد. شهرک سازی در کرانه ی باختری متوقف شود. اسرائیل هیچ کدام را نپذیرفت و به کشتار و تجاوز خود افزودند. ریگان وعده داد امنیت مرزهای شمالی اسرائیل را تأمین خواهد کرد اما باز هم اسرائیلی ها نپذیرفتند. این جا بود که اعتراضات در اسرائیل بالا گرفت و نخست وزیر اسرائیل مجبور به استعفا شد. در نتیجه آمریکا نیروهای نظامی به اسرائیل گسیل داشت.

کمک به مجاهدان افغان.

ریگان و خلیج فارس:

سیاست ریگان در جنگ خلیج فارس، تضعیف متقابل ایران و عراق در منطقه بود. سیاست پاندولی هم داشت؛ گاهی به ایران نزدیک می شد و گاهی به عراق. اما در کل، سیاست تضعیف بود.

ریگان و آمریکای لاتین: سرکوب .. ، کنار گذاشتن سیاست حسن همجواری، تجهیز نیروهای ضد کمونیستی در گرانادا، قرار دادن کوبا در محور و تحریم آن، حمایت از کنتراها.

حمایت آمریکا از سازمان ملل در زمان ریگان کاهش پیدا کرد. ریگان از یونسکو خارج شد. سهم بودجه ای را از یک سوم به یک چهارم کاهش داد. سیاست های حقوق بشری کارتر را ادامه نداد.

شوروی و آمریکا در زمان ریگان:

در ابتدا روابط بسیار خشن، صریح و جدی بود. اقتصاد شوروی بعد از جنگ جهانی دوم رشد داشت اما این شکوفایی پایدار نبود و رو به افول بود. چون ۱۵ درصد از GDP را به نظامی گری اختصاص داده بود. مردم این کشور برای کار انگیزه ای نداشتند. کنترل و نظارت ضعیف بود. قرار بود با آمدن گورباچف اصلاحاتی صورت بگیرد. دو سیاست اصلاحی را در نظر گرفت..

مسابقه ی تسلیحاتی با آمریکا نیز مورد بازبینی و کاهش قرار گرفت.

ریگان پس از ۵ سال با گورباچف دیدار کرد. گورباچف از طرح جنگ ستارگان ریگان انتقاد کرد و از طرح صفر آمریکا حمایت کرد.

معاهده ی معروف INF بین طرفین امضا شد: برچیده شدن موشک های میان برد هسته ای به تعداد ۸۴۶ موشک.

گورباچف با سخنرانی در سازمان ملل اعلام کرد سیاست خارجی نباید تابعی از ایدئولوژی باشد. نیروهای زمینی خود را بیست درصد کاهش می دهد. نیروهای خود را از اروپای شرقی و افغانستان خارج می کند. ما می خواهیم اقدام وحشتناکی را علیه آمریکا انجام بدهیم؛ ما می خواهیم آمریکا را از دشمنی با خودمان محروم کنیم.

در مجموع سیاست های ریگان را می توان به سه بخش تقسیم کرد:

✚ در قبال متحدان: نقش فعال در دفاع از جهان آزاد، متحدان باید تعهدات خودشان را خود انجام بدهند، سیاست تحریمی را علیه شوروی به کار گرفتند.

✚ در قبال شوروی: در سال های اول وارد مذاکره نمی شد و شرایطی برای مذاکره داشتند از جمله خروج شوروی از کامبوج و افغانستان.

✚ در قبال کشورهای جهان سوم: حمایت از طریق فروش تسلیحات، تلاش کرد از سرنگونی نظام های وابسته به سرمایه داری جلوگیری کند، .. سعی کرد از الگوی جنگ کم شدت استفاده کند.

دکترین ریگان

هنگام آغاز دوران ریاست جمهوری، سعی کرد ادبیات جنگ سردی را احیا کند. رویکرد تدافعی نداشت بر خلاف کارتر. سیاست سد نفوذ نبود بلکه تهاجمی بود. تنش زدایی را قبول نداشت. شوروی را مرکز و امپراتوری شیطان می دانست. سه دستورالعمل امنیت ملی در زمان او صادر شد: ۱. NSDD 32: ایالات متحده باید پشت پرده ی آهنین، باید از طریق حمایت های زیرزمینی و پشت پرده علیه شوروی اقدام نماید. ۲. NSDD 66: بر جنگ اقتصادی علیه کمونیسم تأکید داشت. ۳. NSDD 75: هرچند سیاست های آمریکا در قبال شوروی مبتنی بر مقابله و سد نفوذ است، هدف آمریکا تغییر نظام در شوروی است.

دکترین ریگان در حمایت آمریکا از تمام جنگجویان راه آزادی^{۱۰۸} شناخته می شود.

این دکترین در نمونه های مختلفی اعمال شده از جمله درمورد افغانستان، آنگولا، کامبوج، کمک به کنتراها.

در مورد موفقیت دکترین ریگان نمی توان دقیق سخن گفت. سعی می کرد به طور مقطعی مسکنی باشد. منتقدان می گویند این کار افراط در عملکرد سازمان سیا ایجاد کرده است. برخی ان را ساده انگارانه دانستند که باعث شده تنش ها افزایش یابد. برخی هم می گویند چون مشروعیت شوروی زیر سؤال رفته با آن موافق اند.

چهل و یکمین رئیس جمهور آمریکا: جرج هربرت واکر بوش^{۱۰۹} (۱۹۸۹-۱۹۹۳): از حزب جمهوری خواه

۱۰۸. Freedom fighter

۱۰۹. George Herbert Walker Bush

۱۹۸۸ توانست بر رقیب دموکرات خود غلبه کند. فرد بسیار مجرب، آموزش دیده و مراتب مختلف سیاسی را در دولت طی کرده بود. در جنگ جهانی به عنوان خلبان. ۱۹۶۶ وارد سنا می شود. در دوران نیکسون و فورد، سفیر ایالات متحده در سازمان ملل بود. ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ اولین سفیر آمریکا در چین بعد از برقراری روابط. ریاست سازمان سیا. معاون رئیس جمهور.

وزیر خارجه: جیمز بیکر.

مشاور امنیت ملی: اسکو کرافت.

بوش پدر از لحاظ کاریزما قدرت رهبری سیاست خارجی آمریکا را داشت.

تحولات دوران بوش: دوران انتقالی از جنگ سرد به پس از آن که از این جهت اهمیت زیادی دارد و شاید همین علت موجب عدم پیروزی او در دور دوم بود.

مهم ترین تحول این دوران، **فروپاشی شوروی** است که یک خلأ در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کرد.

زمینه های فروپاشی شوروی: روند اصلاحات گورباچف ادامه پیدا کرد. حرکت به سمت دموکراسی و بهبود رابطه با غرب، اصلاحات سیاسی، اقتصادی در دستور کار او بود. اصلاحات سریع موجب فروپاشی شد. اجازه ی انجام مناسک یا اعمال مذهبی اقلیت ها به طور رسمی صادر شد. در ۱۹۹۰ حزب کمونیسم به عنوان تنها حزب این کشور، منحل شد. کشور را به رئیس جمهور واگذار کردند. مالکیت شخصی به رسمیت شناخته شد. جریان های واگرایانه در شوروی رشد پیدا کرد به خصوص ایالت هایی که از لحاظ امکانات و تأمین منابع مستقل تر بودند. واگرایی در حوزه ی اروپای شرقی و بالکان بیشتر بود. گورباچف کاریزمای لازم برای حفظ این مناطق را نداشت. به تدریج کشورها، اعلام استقلال کردند. بحث اتحاد آلمان جدی شد. مذاکراتی در این راستا آغاز شد. در نهایت گورباچف با اتحاد آلمان موافقت کرد. شرط شوروی برای اتحاد آلمان این بود که آلمان یک کشور بی طرف باشد و وارد ناتو نشود. اما در نهایت این امر محقق نشد. چون در بسیاری از حوزه ها وابسته به غرب بودند. آلمانی ها پذیرفتند در ازای اتحاد آلمان مقرر شد به شوروی وام بدهند. شرط دیگر شوروی خروج نیروهای بریتانیا و... از آلمان بود.

بوش اصرار داشت آمریکا به عنوان نیروی سوم، در اروپا حاضر باشد. چرا که نمی خواست عرصه در انحصار اروپایی ها باشد. چون شاخص های رشد اقتصادی اروپا از آمریکا پیشی گرفته بود.

در ۱۹۸۹ در دیداری با گورباچف در مالت، بوش درخواست کرد شوروی از کوبا حمایت نکند و در مقابل از ... اجرای معاهدات کامله الوداد با شوروی از طرف بوش پذیرفته شد. گورباچف اعلام کرد دیگر آمریکا را دشمن خود نمی داند.

محبوبیت گورباچف به شدت رشد پیدا کرده بود نه تنها در شوروی بلکه در تمام دنیا. در آلمان محبوبیت گورباچف در این مقطع ۹۰ درصد بود و بوش ۵۸ درصد.

در ۱۹۹۰ جلسه ی دوم سران دو کشور در واشنگتن انجام شد. کاهش سلاح های هسته ای دوربرد تا ۵۰٪. ۸۰٪ از سلاح های شیمیایی خود را کاهش دهند. در مورد مبادلات دانشجویی مذاکره کردند. کاهش سطح تنش ها.

در دیدار سوم در مسکو در ۱۹۹۱، پیمان استارت را امضا کردند که براساس آن کلاهک های هسته ای باید به ۸۶۰۰ عدد می رسید و کاهش سامانه های پرتابی. جمع آوری موشک های عملیاتی هسته ای از اروپا. موشک های کوتاه برد هسته ای که از زیر دریایی پرتاب می شد، از بین ببرند.

این مسائل پایان جنگ سرد را نوید می داد. صحبت از پایان جنگ سرد بود ولی تصویری از فروپاشی شوروی وجود نداشت. شوروی رسماً اعلام کرد از منازعات جهانی خود با امریکا صرف نظر خواهد کرد، خروج از افغانستان، عدم حمایت از جریان های .. ، در مورد کوبا و ویتنام مداخله نخواهند کرد، پیمان ورشو را منحل کردند.

در نهایت سرعت تحولات موجب فروپاشی شوروی شد. رفراندوم هایی برای جدایی از شوروی شکل گرفت. گورباچف کنار رفت و یلستین جایگزین شد و حزب کمونیست کاملاً منحل شد. قانون اساسی جدیدی بر شوروی حاکم شد.

آمریکایی ها در برابر تحولات شوروی می توانستند دو اقدام را لحاظ کنند: اول) روسیه ی جدید را به رسمیت بشناسند و سعی کنند از لحاظ نظامی آن را مهار کنند و جمهوری های جدید را . دوم) از طریق ارزش های آمریکایی و غربی، در کشورهایی که قبلاً تحت نفوذ شوروی بودند، نفوذ کنند.

در مجموع بعد از فروپاشی شوروی، بینش تعامل و همکاری با روس ها بیش از تضاد است. البته نوعی سردرگمی دارند چون نمی دانند شیوه ی عمل چگونه باید باشد؛ ادامه ی سیاست های جنگ سردی یا تعریف سیاست های جدید؟ بوش، یک سیاستمدار جنگ سرد است و این گونه از او انتظار می رفت. تأکید می کرد بر رهبری بلامنازع امریکا، حفظ ثبات بین المللی.

سیاست های بوش دو مقطع دارد: دو سال اول درگیر فروپاشی شوروی. دو سال دوم به سمت بهبود شرایط اقتصادی حرکت کردند.

آمریکا تلاش کرد در زمان بوش اقتصاد را بهبود دهند ضمن رهبری امریکا.

یکی از کلیدواژه های بوش، بحث هدایت و رهبری امریکا بود؛ کشورها باید این امر را می پذیرفتند.

روابط بوش پدر و چین:

در پی اعتراضات دانشجویی در چین و کشتار دانشجویان، تحریم های شدید حقوق بشری علیه چین شکل گرفت. روابط به شدت تنش زا می شود.

بوش و جهان سوم: در زمان افول جنگ سرد، تلاش می کند از فضای جنگ سردی استفاده کند و در این کشورها نفوذ داشته باشد. کمک های نظامی و مالی خود را در مواردی افزایش دادند.

سه استراتژی برای حل مشکلات اقتصادی:

- ۱- تجارت چند جانبه ی آمریکا در چهارچوب سازمان های بین المللی. باید وارد معادلات برابر اقتصادی با کشورها شوند.
- ۲- استراتژی دو جانبه: با ژاپن، با کانادا، با آلمان.
- ۳- اقدامات یک جانبه: زمانی مطرح شد که استراتژی های بالا کارآمد نبود.

بوش سعی کرد نوعی یک جانبه گرایی در خلال چندجانبه گرایی داشته باشد. اصل بر رقابت بود و اگر می شد از طریق شراکت رابطه برقرار می کردند.

یکی از اقدامات مهم پیمان نفتا^{۱۱۰} (پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی) بود.

ایده ی نظم نوین جهانی^{۱۱۱} از طرف بوش پدر ارائه شد. زمینه ی فروپاشی شوروی بود. ایده ای رسمی بود که از طرف رئیس جمهور مطرح گردید.

این ایده در سخنرانی در ۱۹۹۰ مطرح شد. آمریکایی ها یک مسئولیت در هدایت و رهبری و پیش برد منافع بشریت دارند.

مؤلفه ها:

تأکید بر رهبری مسیحایی آمریکا مبتنی بر ارزش ها و هنجارهای آمریکایی نظیر دموکراسی و حقوق بشر. دلیل آمریکایی ها این است که معتقد بودند این ارزش ها

بر مداخله گرایی بشر دوستانه تأکید دارد. در راستای منافع بشردوستانه می توانند مداخلات نظامی یکجانبه و چندجانبه داشته باشند.

همکاری و مشارکت با قدرت های درجه ی دوم. در تفسیر آمریکایی، تمام کشورها به غیر از آمریکا، درجه ی دوم هستند: کشورها یا سیاسی اقتصادی هستند یا نظامی: دسته ۱ دارای حق وتوی سیاسی هستند. (کشورهای عضو شورای امنیت) دارای حق وتوی اقتصادی هستند. (مانند ژاپن و آلمان در آن مقطع) دارای حق وتوی نظامی هستند مانند روسیه. تعامل آمریکا با دو دسته ی اول باید براساس دیپلماسی باشد و دسته ی سوم نباید مخالفتی با مواضع آمریکا داشته باشند.

باید به سازمان های بین المللی نقش بیشتری داد و تقویت شوند. نوعی آرمانگرایی در بوش پدر دیده می شود. سازمان های بین المللی در راستای منافع آمریکایی باید تقویت شوند.

۱۱۰. NAFTA

۱۱۱. New World Order

آمریکایی‌ها می‌خواستند از طریق این ایده، این پیام را بدهند که علی‌رغم پایان جنگ سرد، رهبری آمریکا ادامه دارد. آمریکا می‌خواست از طریق همکاری با دیگر کشورها، مناسبات و اقدامات خود را تقسیم کند. آمریکا تلاش می‌کرد پلیس تحمیلی بین‌المللی را برای خودش هم چنان تثبیت نماید. چندجانبه‌گرایی آمریکا، نوعی حرکت نمادین بود. از طریق این ایده می‌خواستند سلطه‌ی جدیدی را داشته باشند.

فضای جهانی شدن و وابستگی آمریکا به کشورهای غربی، مانع عملی شدن این ایده بود. این طرح دولت محور است و نقش سازمان‌ها و شرکت‌ها دیده نشده بود. نظم نوین جهانی تأکید بر تنها ابرقدرتی آمریکا داشت و این موضوع حتی متحدین آمریکا را نگران کرده بود. آمریکا تنها قدرت برتر نبود؛ روسیه همچنان از لحاظ نظامی، قدرتمند بود. چین از لحاظ اقتصادی در حال رشد بود. نظم نوین بوش بر نوعی جهان‌گرایی متکی بود که می‌خواستند در همه‌ی ابعاد جهانی اثرگذار باشند؛ در حالی که پایان جنگ سرد، منطقه‌گرایی را تقویت می‌کرد.

جنگ خلیج فارس: در اوت ۱۹۹۰ اتفاق افتاد پس از این که صدام به کویت حمله کرد. علل: ادعاهای تاریخی صدام، بهبود خاطره‌های بدی که از جنگ ۸ ساله داشتند، به خاطر روابط خوب کویت با غرب و آمریکا می‌خواستند وجهه‌ی ضد آمریکایی داشته باشند، پرداخت بدهی‌های عراق، افزایش سواحل کشتی‌رانی، تضعیف شورای همکاری خلیج فارس، شخصیت خود صدام

مهم‌ترین دلیل آمریکا برای واکنش: تسلط بر منابع نفتی، به دنبال ترمیم شکست‌های نظامی قبلی و وجهه‌ی خود بودند، فرصتی بود برای این که حضور نظامی خود در منطقه را تقویت کند، جلوگیری از، حفظ اختلافات میان کشورهای خلیج فارس، سرکوب جنبش‌های منطقه‌ای، ملاحظات اقتصادی در مورد قیمت نفت و سرمایه‌گذاری‌های نفتی در زمان بوش پدر، تضعیف صدام پس از تضعیف ایران (مهار دوجانبه).

هدف آمریکا تجزیه‌ی عراق نبود. برنامه‌ای برای بعد از جنگ نداشتند.

جنگ، ۱۰۰ میلیارد دلار به عراق خسارت وارد کرد. بدترین تحریم‌ها علیه عراق وضع شد.

چهل و دومین رئیس‌جمهور آمریکا: ویلیام جفرسون کلینتون^{۱۱۲} (۱۹۹۳-۲۰۰۰)؛ از حزب دموکرات

در ۴۶ سالگی رئیس‌جمهور شد. حقوق دان بود. مهم‌ترین پست قبلی: فرماندار ایالت کانزاس. ۴۳٪ آرای الکترونال را به دست آورد و بر بوش پدر پیروز شد.

همکاران: وزیر خارجه: کریستوفر

مشاور امنیت ملی: لیک و سندی برگر

نماینده در سازمان ملل: آلبرایت و کریستوفر.

در مبارزات انتخاباتی تاکید بر گسترش دموکراسی، بازار آزاد، کاهش هزینه های نظامی آمریکا.

روابط با شوروی و جمهوری های شوروی: پیمان استارت ۲ و یلستین امضا شد. کاهش دو سوم سلاح های هسته ای دوربرد.

روسیه اعلام کرد آمریکا شریکش است. ۴,۵ میلیارد دلار کمک به روسیه از طرف آمریکا

اختلافات آمریکا با روسیه: جنگ بوسنی مهم ترین اختلاف میان روسیه و آمریکا. اختلاف دیگر در مورد عراق بود. روس ها مخالف تحریم عراق بودند. سومین اختلاف: مخالفت با گسترش ناتو به شرق.

در ۱۹۹۵ اعلام کرد روابط آمریکا با شوروی به اتمام رسیده.

مهم ترین چالش: گسترش ناتو به شرق.

جرج کنان: این سیاست باعث بازگشت جنگ سرد خواهد شد.

روس ها پس از جنگ سرد، دنیا را به دو قسمت تقسیم کرده بودند: خارج نزدیک (کشورهای جدا شده از شوروی) و خارج دور.

روس ها گسترش روابط نظامی با چین را آغاز کردند. روابط تجاری را هم توسعه دادند.

در برابر این تحولات، آمریکا هویت اروپای واحد را پذیرفت. این بدان معنا بود که می خواستند روسیه را محاصره کنند. به دنبال تحمیل برتری تاکتیکی و عملیاتی بر روسیه بود. در مواقع بحرانی بتواند راحت تر و سریع تر اقدام علیه روسیه نماید.

برخی از بهانه های آمریکا، شعارهای حقوق بشری و گسترش دموکراسی بود. مسئله ی جنگ بوسنی و تروریسم دیگر بهانه ی آمریکایی ها بود.

گسترش ناتو به شرق عملا به معنای نفوذ آمریکا تا دروازه های روسیه بود. همچنین اشتیاق اروپایی ها را شعله ور نگه می داشت تا رهبری آمریکا را بپذیرد.

آمریکا می ترسید بلوکی از قدرت در اروپا شکل گیرد و منافع آمریکا را به خطر بیندازد. لذا می خواستند در اروپا حضور داشته باشند.

تعهد گزینشی: انتخاب می کنند که آمریکا در کجا باید حضور داشته باشد. مناطق حیاتی و استراتژیک برای آمریکا مهم بود. تعهد تمام عیار برای آمریکا مهم نبود. سیاست کلینتون بود.

سیاست خاورمیانه ای کلینتون: موافقت نامه ی اسلو بین سازمان آزادی بخش فلسطین و اسرائیل امضا شد؛ اداره ی بخشی از فلسطین توسط تشکیلات خودگردان. سپتامبر ۱۹۹۳: موافقت نامه ی جدیدی برای خروج اسرائیلی ها از برخی از مناطق فلسطینی. ترور رابین روابط را تیره و تار کرد.

مهار دو جانبه^{۱۱۳}: بخشی از سیاست های مهار کشورهای یاغی نظیر ایران و عراق. افزایش فشار بر ایران و عراق. منع فروش نفت عراق. منطقه ی پرواز ممنوع در عراق اعلام شد. مرادوات دریایی را کنترل می کردند.

در مورد ایران: تحریم های جدی؛ نظیر تحریم داماتو، طرح اتهام مشارکت در اقدامات تروریستی. فشار بر متحدان ایران. البته لابی های صهیونیستی و اعراب در این زمینه مؤثر بود. و البته ریاست جمهوری آقای خاتمی کمی اوضاع را بهبود بخشید.

مهار دوجانبه اولاً: تقویت حضور آمریکا در منطقه.

مقابله ی جدی با فروش سلاح به ایران.

ایران از تهدیدات شورای همکاری خلیج فارس خارج شد.

ایران را از منابع مالی و تکنولوژیک خودش عقب انداخت.

تحریم صنایع نفت ایران.

آمریکایی ها به دنبال موازنه ی قوا (بهتره بگیم موازنه ی ضعف) بین ایران و عراق شکل گیرد.

آلبرایت یک مداخله جوی فعال بود. چکسواکی الاصل بود. تمرکز باید در اروپای شرقی و صلح در خاورمیانه باشد.

دور دوم کلینتون: روابط با چین بهبود یافت. ترکیه جایگاه ویژه ای در سیاست خارجی آمریکا پیدا کرد. دلایل برقراری رابطه با ترکیه: ترکیه می خواست به عضویت اتحادیه ی اروپا درآید، ترکیه همسایه ی ایران بود و می توانست در جهت سیاست های مهار دوجانبه مفید باشد، تأمین منافع آمریکا در آذربایجان، تضعیف اسلام گرایان ترک.

کلینتون در حوزه ی سیاست داخلی بسیار موفق بود. بدهی های آمریکا را از رقمی با ۱۱ صفر به صفر رساند.

جمع بندی سیاست خارجی کلینتون: بعد از فروپاشی شوروی توجه آمریکایی ها از اروپای شرقی به خاورمیانه معطوف شد. کلینتون سعی کرد تحولات خاورمیانه را بین المللی کند. ایجاد موازنه از طریق مهار دو جانبه. ناتو باید در اروپای شرقی نقش ایفا می کرد. برای حفظ صلح باید ناتو مشارکت نماید. متحدان آمریکا باید سهم بیشتری از هزینه های ناتو بپردازند.

کاهش بودجه های نظامی، حفظ برتری آمریکا، کنترل تسلیحات هسته ای، امنیت اقتصادی به جای امنیت نظامی، اصلاح مالیت ها، تأمین اجتماعی، ایجاد جامعه ی نمونه در آمریکا و گسترش آن، گسترش دموکراسی و ارزش های آمریکایی. در بعد نظامی، مشارکت نظامی جایگزین جنگ های کم شدت شد. تعهد دسته جمعی و نفی یکجانبه گرایی. تعهد گزینشی و درگیری به صورت گزینشی بر حسب اولویت ها و برخی ملاحظات از جمله: آیا منافع آمریکا تأمین می شود یا نه، هزینه ی ورود به این موضوع چه قدر است، آیا امکان ائتلاف با دیگران وجود دارد، آیا راه خروجی وجود دارد، آیا این سیاست، باعث گسترش روابط استراتژیک با متحدان آمریکا می شود یا نه.

برخی بر این اعتقادند که نوعی سردرگمی در سیاست خارجی زمان کلینتون وجود دارد.

آمریکایی ها بعد از فروپاشی شوروی جهت دهی خودشان را در سیاست خارجی از دست دادند.

لیبرالیسم تدافعی دو بعد دارد. لیبرالی

از ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ در سیاست خارجی تأکید بر لیبرالیسم از جمله: صلح دموکراتیک؛ همکاری ایالات با سایر دولت ها، به دنبال گسترش دموکراسی مبتنی بر تقویت بازار آزاد و سرمایه داری؛ ورود به مداخلات بشردوستانه، نمونه هایی از لیبرالیسم تدافعی: توسل به چند جانبه گرایی در جنگ عراق، عدم تمایل به ورود به جنگ.

بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ یک شیفت در سیاست خارجی آمریکا شاهد هستیم. نتیجه ی تغییر رویکرد آمریکا به روند های امنیتی. در این تغییر (لیبرالیسم تهاجمی) از چند جانبه گرایی به یکجانبه گرایی هژمونیک تغییر رویکرد دادند. توسل به زور شاخصه ی دیگری از لیبر تهاجمی است. پیش دستی. دموکراسی سازی با زور. تروریسم جدید مطرح شد.

چهل و سومین رئیس جمهور آمریکا: جرج دبلیو بوش^{۱۱۴} (۲۰۰۰-۲۰۰۸): از حزب جمهوری خواه

فرمانداری در تگزاس

بی نظم و بی انضباط در خانواده ای منظم و فاضل!

معتاد به الکل!

بعد از ملاقات با یک کشیش به شدت به مذهب گرایش پیدا می کند ولی قبل از آن...!!!

وزیر خارجه: در ابتدا کارین پاول؛ بوش با او اختلاف پیدا کرد چون او نومحافظه کار نبود. دوره ی دوم: رایس

وزیر دفاع: راسفلد

۱۱ سپتامبر جهت دهی به سیاست خارجی آمریکا داد و مشکل هویتی سیاست خارجی ایالات متحده را حل کرد. مبارزه با تروریسم جایگزین مبارزه با کمونیسم شد. می گویند اسلام بنیادگرا جایگزین فاشیسم و کمونیسم شده است. به لحاظ تئوریک و نظری ذهن مردم را تغییر دادند. امکان بازسازی استراتژی های نظامی آمریکا فراهم شد. البته معتقد بودند که این تغییرات بدون هزینه نیست. واکنش ایالات متحده دیگر به صورت جنگ سردی نخواهد بود.

ریشه های سیاست خارجی بوش پسر:

سه ضلع دارد: نومحافظه کاری-راست مسیحی-ناسیونالیسم افراطی

نومحافظه کاری

ناسیونالیسم افراطی

راست مسیحی

راست مسیحی: به لحاظ جمعیتی در آمریکا ۷۰ میلیون نفر پیروان آن مکتب است که در رأی آوردن بوش تأثیر زیادی داشت. پروتستان هستند. تحولات دهه ۶۰ و ۷۰ مهم ترین ریشه های شکل گیری آن هستند: مخالف انقلاب جنسی، جنبش های آزادی بخش، مخالف تفاوت مرد و زن، مخالف سقط جنین. ممنوعیت خواندن انجیل در کلیساها.

مهم ترین تفکرات:

- ایده ی تدبیرگرایی: تدبیر به معنای دوره ی زمانی که در آن افراد در بوتۀ ی آزمایش الهی قرار می گیرند و باید فرمانبردار باشند و زمانی که به حکومت می رسند باید فرمان الهی را پیروی کنیم تا زمینه ی ظهور مسیح را فراهم کنیم.
- اصل لغزش ناپذیری کتاب مقدس
- اعتقاد راسخ به پیش گویی های انجیل یوحنا: از جمله تاکید بر بازگشت مسیح و هزار سال حکومت ایشان؛ تشکیل اسرائیل بزرگ که زمینه ساز بازگشت مسیح است؛ بازگشت قوم یهود به سرزمین موعود. بازسازی هیکل سلیمان. هجوم کفار که شامل مسلمانان و مسیحیانی است که جنگ راه می اندازند. وقوع یک جنگ بزرگ (هسته ای) در سرزمین بزرگ (خاورمیانه).
- اعتقاد به مطلق گرایی: تقابل همیشگی خیر و شر مطلق.

در زمینه ی اجتماعی معتقدند به: انحطاط و فروپاشی جامعه ی آمریکایی مثل مسائل اخلاقی؛ به شدت ناسیولیست هستند؛ معتقد به هدایت انجیلی جهان.

نومحافظه کاری: انشعابی است از لیبرالسم افراطی که بیشتر رویکردهای سیاسی دارند. به شدت مخالف کمونیسم. معتقدند دولت ها در قبال آن کم کاری کرده اند. و در دولت ریشه پیدا کرده اند.

سیاست داخلی عرصه ی ظهور و بروز آن ها نیست.

تاکید بر بازار آزاد، جنگ طلبی، مخالفت با کمونیسم. صحبت از شفافیت اخلاقی: دولت فقط شعار ندهد و اراده ی پیگیری باید وجود داشته باشد.

اصول:

اعتقاد راسخ به هژمونی ایالات متحده در دنیا

اعتقاد به جهان گرایی و نهادینه کردن ارزش های آمریکایی

قدرت لازمه ی تحمیل دموکراسی بر سایر کشورها

بی اعتنایی بر اصول و نهاد های بین المللی

افکار نزدیک به صهیونیست ها

اعتقاد به وجود دشمن خارجی

ناسیونالیسم افراطی: ملی گرایی مسئولین و افراد درجه ی اول در دولت که در مردم نیز تزریق می شود.

ویژگی های سیاست خارجی دولت بوش:

تاکید بر قدرت در روابط بین الملل به شکل عینی و عملی

گرایش به ایجاد نظم نوین بین المللی مبتنی بر روابط امنیتی جدید

نظامی گری

مقابله با سیاست های کلینتون که او را در عرصه ی سیاست خارجی به ضعف متهم می کرد.

اصرار بر اصول ایدئولوژیک و تلاش برای عملی کردن اصول خود

ارتباط وثیق با منافع اسرائیل

ارتباط وثیق با شرکت های نفتی

اعتقاد به جهان تک قطبی و این که آمریکا رقیبی ندارد و هیچ قدرتی نمی تواند جلوی آمریکا را بگیرد.

مبارزه با تروریسم جدید

تغییر مفهوم بازدارندگی و اقدام بر اساس مفاهیم جدید؛ اقدامات پیش دستانه مورد لحاظ باید قرار گیرد.

تغییر مفهوم حاکمیت

بی توجهی به سازمان ها و معاهدات بین المللی

در پیش گرفتن استراتژی نفی چندجانبه گرایی و تأمین منافع به صورت یکجانبه گرایی

سیاست های موردی:

طرح خاورمیانه ی بزرگ: در سال ۲۰۰۳ بعد از حمله به عراق مطرح شد تا سال ۲۰۰۶ مطرح می کردند. نتوانستند آن را عملیاتی کنند. یک بعد شکلی دارد که در مورد خاورمیانه است و به لحاظ جغرافیایی از شمال آفریقا تا کشورهای آسیای میانه و افغانستان و پاکستان. به لحاظ ماهوی: دموکراسی سازی کشورهای خاورمیانه.

معتقد بودند باید در سه حوزه ی سیاسی اقتصادی و فرهنگی عمل کرد و اصلاحات انجام داد:

در بعد سیاسی دموکراسی سازی مطرح شد. باید حتما از زور برای دموکراسی سازی استفاده کنیم. عراق را تبدیل به یک مدل آرمانی از دموکراسی در جهان عرب می کنیم.

در بعد اقتصادی: بازار آزاد، گسترش خصوصی سازی، ...

برای خشکاندن ریشه ی تروریسم که در خاورمیانه وجود دارد باید طرح خاورمیانه ی بزرگ را اجرا کنیم. باید جامعه پذیری مردم را تغییر بدهیم. در بعد فرهنگی، باید دین که دلیل اصلی شکل گیری تروریسم است، حذف شود.

دکترین جرج بوش:

دکترین جنگ پیش دستانه را مطرح کرد. پس از ۱۱ سپ سخنانی های متعددی داشت. سخنانی های تندی علیه تروریسم و کشورهای حامی آن داشت. می گفت ما منتظر نخواهیم ماند تا کشورهایی که اقدام کردند، به سلاح های کشتار جمعی دست یابند(پیش دستی).

بهترین دفاع یک حمله ی خوب است.

در دکترین بوش به طور کلی تأکید بر یکجانبه گرایی، روریکرد تهاجمی، جنگ های تمام عیار، مداخله گرایی، مبارزه با سلاح های کشتار جمعی و پیش گیری و پیش دستی.

حمله به افغانستان: چرا افغانستان انتخاب شد: دلایل: سابقه ی گروه های تروریستی به افغانستان می رسید؛ یک کشور ضعیف و قابل تسخیر بود. بعد از ۱۱ سپ می توانستند یک اجماع علیه افغانستان انجام بدهند. شناخت داشتند از گروه های تروریستی افغانستان که در زمان شوروی توسط آمریکا ایجاد شده بودند.

بمباران به سبک کوزوزو

حمله کماندویی به سبک سومالی

حمایت از مخالفان به سبک نیکاراگوئه

اهداف از حمله:

حضور در یک منطقه ی استراتژیک در چین، آسیای غربی، خلیج فارس و ایران

کنترل بر منابع نفتی

بازسازی افغانستان

ایجاد پایگاه های نظامی در افغانستان

تلاش برای ایجاد ائتلاف جهانی علیه تروریسم

بازدارندگی علیه چین و روسیه و ایران

نزدیک شدن به منطقه ی کشمیر

مه‌ار بازیگران محل منطقه ای

ایجاد ذهنیتی که آمریکا هر غلطی بخواهد می کند.

تبدیل افغانستان به عنوان یک مدل

ایران و عراق به محور شرارت تبدیل شدند.

اهداف از حمله به عراق:

رویکرد جنگ طلبانه در خاورمیانه و مانور قدرت در منطقه

استفاده از درآمدهای نفتی عراق

حل مسائل منطقه ای مثل فلسطین و تثبیت هژمونی بعد از حل مسئله ی عراق

زمینه سازی برای ایجاد تحولات در خاورمیانه

خشکاندن ریشه تروریسم

کنترل ظهور قدرت های جدید در عرصه ی بین المللی

نبود تعهد به امور بین المللی عاملی در این جهت بود.

چهل و چهارمین رئیس جمهور آمریکا: باراک حسین اوباما^{۱۱۵} (۲۰۰۸-۲۰۱۶)؛ از حزب دموکرات

۱۹۹۶ سناتور ایالتی النوی

۲۰۰۴ به سنای آمریکا راه پیدا کرد.

اولین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا

به چپ میانه تعلق دارد

دارای دیدگاه عمیق و متفکری روشن فکر و ویژگی های رفتاری پیچیده

رویکرد غیرایدئولوژیک دارد

به مشورت معتقد است خود رای نیست.

وزیر خارجه: کلینتون و کری

مشاور امنیت ملی: جیمز جرج، دامیلون، سوزان رایس

معاون: جو بایدن

تیم اولیه ی اواما یک تیم با تجربه و فاقد رابطه ی شخصی با او بودند؛ یعنی از قبل با آن ها کار نکرده بود. اما تیم دوم رابطه ی شخصی داشتند و با او قبلاً کار کرده بودند.

اصول سیاست خارجی اواما:

هدف اصلی او در سیاست داخلی و خارجی، ساختن مجدد آمریکاست. ملت سازی از داخل از کلیدواژه های سیاست اوست. این سیاست، مستلزم تغییر جهت منابع از خارج به داخل است. پرهیز از تعهدات جدید و پرهزینه در خارج برای کشور. بهبود چهره ی آمریکا در جهان. بازسازی اقتصادی. تغییر در سیاست های نو محافظه کاران و تغییر در اولویت ها. تغییر تاکتیک مد نظر است. سیاست خارجی آمریکا باید بهینه می شد.

چند نکته در سیاست خارجی اواما:

عمل گرایی:

عمل گرایی به جای ایدئولوژی گرایی در سیاست خارجی به نوعی شاهد ایده آلیسم واقع گرا ستیم.

بلندپروازی های بوش را تقلیل داد. به جای شعارهای گسترش دموکراسی، هدف خودش را نابودی القاعده از طریق پراکنده کردن اعضای آن قرار داد.

منافع امنیتی در خاورمیانه جای پیشرفت آزادی و دموکراسی را گرفت. تعامل به جای تأکید بر حقوق بشر در رابطه با چین و روسیه. شعار گسترش ارزش های آمریکایی را کم تر دنبال کرد.

رویکرد مصالحه جویانه.

اشتراکات اسلام و مسیحیت را مطرح کرد. ویلسونیسیم عمل گرایانه داشت. زیاد تأکید بر خاص بودن و ویژه بودن آمریکا نداشت.

بر چهار عامل تأکید کرد:

عدم اشاعه و خلع سلاح. مثلاً ایران.

ارتقای صلح بین المللی

تاکید بر مسائل زیست محیطی

...

سیاست خارجی را یک عامل ایدئولوژیک نمی داند. بلکه یک عامل مادی میداند.

معتقد است همکاری بر اساس منافع مشترک ایجاد می شود نه بر اساس ارزش های مشترک.

پرهیز از جنگ های پیشگیرانه و تاکید بر دیپلماسی.

اعلام کرد نیروهای خود را از افغانستان و عراق خارج می کند و تعداد نیروها را کاهش داد.

عدم تاکید بر نظامی گری.

تاکید بر راه حل های منطقه ای در مورد ایران، کره شمالی، افغانستان، عراق.

اعتقاد به دیپلماسی گسترده. چند نفر را برای حل مسائل مناطق مختلف تعیین کرد.

تاکید بر محدودیت های قدرت مثل خلع سلاح و کاهش تسلیحات.

تاکید بر بازی برد برد. خلع سلاح با روسیه را دنبال کرد. کاهش بودجه دفاعی آمریکا تا ۲۰۲۳ به نصف.

پرهیز از یکجانبه گرایی

همکاری با قدرت های نوظهور و حل مسائل از طریق چندجانبه گرایی

حل مسائل از طریق اقدامات اقتصادی

تنظیم بازار، وضع قوانین

تاکید بر قدرت نرم و دیپلماسی به جای سخت

تاکید بر ظرفیت های منطقه ای

تعهد به سازمان های بین المللی

تاکید بر بهبود وجهه ی آمریکا در خارج

آمریکا تلاش کرد بر اساس این موارد:

با چین و قدرت های شرق آسیا همکاری کند

تقویت روابط با جهان اسلام

خلع سلاح

مسائل اقتصادی

سیاست های منطقه ای

حوزه ی افغانستان و پاکستان:

اوباما جنگ افغانستان را یک ضرورت می دانست. دلایل: کنترل ایران، چین، تسلط بر آسیای مرکزی

در ابتدا رویکرد مبارزه با شورش^{۱۱۶} را در دستور کار قرار دادند. اقدامات پلیسی، رسانه ای، سیاسی برای امنیت شهروندان. بسیج عمومی، ایجاد نهاد، برنامه ی توسعه ی کشور، مدیریت، .. این را جزء مردم می دانیم. در رویکرد مبارزه با شورش، از طریق قدرت نرم عمل می شود. اما در رویکرد مبارزه با تروریسم، به شکل سخت عمل می شود.

شیوه های مبارزه با شورش: کنترل جمعیت یعنی ایجاد شهرهایی خالی از حلقه های شورش. از طریق قرنطینه ی مناطق، کمک به غیر نظامیان، دیپلماسی مردم، همکاری با مردم، مشروعیت زدایی از شورشیان. عملیات های اطلاعاتی. انتخاب هدف به شکل دقیق.

مؤلفه های رویکرد مبارزه با تروریسم^{۱۱۷}:

واکنش و اقدام نظامی. طرف مقابل را دشمن کلاسیک می داند. با همه ی ابزار لازم اقدام می شود ولو این که طرف مقابل هیچ سلاحی نداشته باشد.

هدف تروریسم ارباب برای گرفتن امتیاز است اما هدف شورش، نوعی براندازی است.

۱۱۶. Counter-insurgency

۱۱۷. Counter-terrorism

آمریکایی‌ها به سمت امنیت‌سازی بومی رفتند.

فشار به پاکستان برای حمایت نکردن از تروریسم.

آموزش افغان‌ها برای مبارزه با شورشیان.

تلاش برای جلب همکاری روسیه و ایران.

اوباما، هدف بوش در افغانستان را حداقلی و عمل‌گرایانه کرد. یعنی شکست و فروپاشی القاعده و طالبان به جای شعارهای دموکراسی. به جای نابودی، به دنبال مدیریتشان رفت.

عراق:

پایان عملیات در عراق. آموزش و تجهیز نیروهای عراقی. حمایت از نظامیان عراقی. مبارزه با تروریسم. ولی به تعهدات خودشان عمل نکردند. می‌گویند چون حکومت شیعی روی کار آمده، هر چه کمک کنیم گویی به ایران کمک کرده ایم. ماجرای داعش نشان داد که به عراق نگاه ابزاری دارند.

روابط با چین:

تلاش کرد از روابط، ایدئولوژی زدایی کند. چین را در حوزه‌های مختلف دعوت به همکاری کرد. اما جنگ ارزها/جنگ دلار-یوان، مسائل تجاری، فروش تسلیحات توسط آمریکا به تایوان باعث شد کمی سخت شود. نوعی جنگ سرد در پی سیاست‌های شیفت آمریکا به شرق^{۱۱۸} به وجود آمده است. رقابت‌های اقتصادی به وجود آمده است. آمریکا تلاش دارد چین را به عنوان یک بازیگر مسئولیت‌پذیر در اقتصاد معرفی کند. در چهارچوب قواعد جهانی سهم خود را داشته باشد و مسئولیت اقدامات خود را بپذیرد. چین در حال تبدیل به یک هژمونی منطقه‌ای است و آمریکایی‌ها از این مسئله نگرانی دارند.

روابط با روسیه: شروع مجدد^{۱۱۹} روابط از مسائل کلان (پیمان استارت جدید^{۱۲۰}) قرار بود شروع شود و به حوزه‌های خرد برسد. آمریکا ابتدا امتیازاتی در مورد پایگاه‌های موشکی داد. آمریکا تلاش کرد به روابط روسیه با خارج نزدیکش توجه کند. سلاح‌های اتمی کاهش یابد. بر ایران و کره شمالی فشار بیاورند.

۱۱۸. Pivot, Re-balance

۱۱۹. Reset

۱۲۰. New Start

در مجموع، روابط آمریکا و روسیه، قبل از بحران اوکراین روی ریل مناسبی قرار داشت ولی بعد از آن صحبت از جنگ سرد جدیدی بین آمریکا و روسیه است.

روابط اعراب و اسرائیل در دوره ی اوباما:

توجه جدی به این مسئله داشت. معتقد بود خاورمیانه دو مسئله ی اصلی دارد: ایران و فلسطین.

درمورد فلسطین، نماینده ی مستقلی منصوب کرد.

اوباما از سیاست تأسیس دو دولت اسرائیلی و فلسطینی حمایت می کند. فرمول اوباما برای متقاعد کردن اسرائیل برای پذیرش مرزهای ۱۹۶۷، مبادله ی زمین^{۱۲۱} را مطرح می کند. جاهایی که اسرائیل خارج از مرزهای ۱۹۶۷ شهرک سازی کرده، برای اسرائیل باشد و از مناطقی که شهرک سازی صورت نگرفته به فلسطین داده شود. بیت المقدس و مسئله ی آوارگان مورد تأکید فلسطینی هاست. اوباما در وهله ی نخست به حل مسئله ی مرزها تأکید دارد. نتانیاهو تأکید دارد بر به رسمیت شناختن تمامی گروه های فلسطینی، اسرائیل را قبل از مذاکره و این که اسرائیل از بیت المقدس خارج نمی شود. در این شرایط، امکان حل مسئله وجود ندارد.

سیاست اوباما و جمهوری اسلامی ایران:

در دوران مبارزات انتخاباتی مطرح کرد که حاضر به مذاکره با ایران بدون هر پیش شرطی است. در پیام های نوروزی تأکید کرد بر اختلافات بسیار میان ایران و آمریکا ولی دیپلماسی را راه حل دانست. اما با موضع گیری های سال ۸۸، تغییر کرد. در ایران ابهام وجود داشت در خصوص این که اوباما راست می گوید یا نه. نامه های متعددی میان اوباما و رهبر انقلاب نوشته شد.

فهم و درک از جامعه ی ایرانی توسط آمریکایی ها در اواخر دوره ی بوش و اوایل دوره ی اوباما، گسترش یافت. سعی کردند با مراجعه به ایرانیان حاضر در اندیشکده های آمریکا نگاه دقیق تری داشته باشند و نسبت به لایه های حکومتی ایران شناخت پیدا کنند و در آن نفوذ یابند.

اتفاقات سال ۸۸ نقطه ی عطفی بود. آمریکایی ها فشار، توهین، ادبیات شدیدتر، تأکید بر شکاف بین حکومت و ملت، تحریم های جدی (۷۰ طرح تحریمی در دستور کار کنگره قرار گرفت) را به کار بردند. تأکید کردند بر مسئله ی هسته ای. فشار بر سپاه هم بیش تر شد. در حقوق بشر نیز فشار وارد شد. موضع جمهوری خواهان نیز تقویت شد. حرکت از دیپلماسی با ایران برای حل مشکلات آمریکا، تبدیل شد به حرکت برای علیه ایران. نقش وزارت دفاع آمریکا بیش تر شد. مسئله ی هسته ای بیش تر به عنوان خطر مطرح شد.

جمع بندی:

دولت اوباما از ابتدا به دنبال سیاست چماق و هویج بود. هرگونه اقدام دیپلماتیک را با فشار همراه کرد. تلاش کرد برای همراه کردن کشورها علیه ایران. حتی توانست چین و روسیه را همراه کرد. فاز جدید روابط با روی کار آمدن روحانی آغاز شد.

سیاست اوباما در بیداری اسلامی:

ایران معتقد به بیداری اسلامی بود؛ هرچند منحرف شدند.

تحلیل آمریکایی ها از تحولات خاورمیانه به صورت زیر است:

- یک روند تاریخی است که از استعمارزدایی بعد از جنگ جهانی آغاز شده.
- هیچ کشوری از این بیداری ها مستثنا نیست.
- ریشه ی این تحولات ناشی از دولت های ضعیف، مستبد و غیردموکراتیک است.
- این تحولات ذاتی و درونی است و قابل دیکته کردن نیست.
- این تحولات در ابتدای راه است و خاورمیانه آستان تحولات سخت تری است.

اوباما ابتدا پذیرفت که از تحولات خاورمیانه عقب مانده است ولی آن را مدیریت کرد. بر اساس عمل گرایی خودش سعی کرد مورد به مورد سیاست خود را تعریف کند. سیاست مدیریت از عقب^{۱۲۲} را به کار گرفت و یک دوره ی زمانی برای آن در نظر گرفت.

تضاد ارزش-منفعت^{۱۲۳} از مهم ترین تعارضاتی بود که در زمان اوباما شکل گرفت که به نظر می رسد آمریکایی ها به سمت منفعت خود گرایش یافتند.

چهار استراتژی فوری را در پیش گرفتند:

- الگوی مداخله ی نظامی: در لیبی انجام شد.
- حفظ وضع موجود: در بحرین و اردن. به خاطر وجود پایگاه های نظامی آمریکا در آن.
- انتقال قدرت به صورت مدیریت شده: در یمن.
- مدیریت از طریق انتخابات: در مصر و تونس.

سیاست های اجرایی درازمدت در قبال بیداری:

۱۲۲. Leading from behind

۱۲۳. Values≠interest

- کمک به اصلاحات در داخل کشورها.
- تداوم حضور نظامی در منطقه.
- پرهیز از اتکا به متحد واحد.
- ترویج اسلام‌گرایی سکولار با مدل ترکیه.
- نزدیکی به جامعه‌ی مدنی و اسلام‌گرایان منطقه برای شناسایی، نفوذ و تأثیرگذاری بر آن‌ها.
- تقویت گفتمان حقوق بشر.
- پیش برد روند سازش.

سیاست‌ها در قبال ایران در مورد بیداری اسلامی: ایدئولوژی زدایی. بیداری بر ژئوپلتیک اثرگذار بود. ناکامی آمریکایی در وهله‌ی نخست باعث شد سیاست‌های تحریمی را علیه ایران تقویت کنند. تلاش کردند ایدئولوژی ایران بر تحولات مسلط نشود.

رقابت آمریکا و ایران در طول این سه دهه چند خصلت اساسی داشت: تغییر رفتار جمهوری اسلامی و تغییر رژیم. مشکل آمریکا، بخش هویت ساز ایران است یعنی انقلاب اسلامی. در طول این سال‌ها سعی کردند نوعی نفوذ را از طریق وابستگان خودشان از جمله انگلستان داشته باشند. اقدام نظامی آمریکا علیه انقلاب‌ها باعث آزاد شدن قدرت ایران خواهد بود که منجر به تقویت ایران می‌شود.

در کل، آمریکایی‌ها از اقدامات خود در قبال بیداری اسلامی، نمره‌ی مثبت می‌گیرند.

داعش را هم در همین راستا می‌توان بررسی کرد. یعنی از طریق جنگ‌های نیابتی در حوزه‌های تحت نفوذ ایران (سوریه، عراق و لبنان)، توان ایران را تحلیل کردند.

سیاست‌های آمریکا در قبال ایران در ماجرای بیداری اسلامی:

درون‌گرا کردن ایران / تشدید فشار / افزایش تحریم‌ها علیه ایران / تخریب وجهه‌ی ایران در منطقه.